

Submit Date: 22 December 2025

Revise Date: 21 April 2026

Accept Date: 26 April 2026

Initial Publish: 19 July 2026

Final Publish: 22 June 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Jurisprudential Foundations and Social Capacities of Open Sentencing in the Realization of Participatory Criminal Policy in Islamic Law

Ebrahim Bagheri Chalikdani¹, Vahid Zarei Sharif^{2*}, Seyed Ali Jabar Golbaghi Masouleh³

1. PhD Student, Department of Criminal Law and Criminology, La.C., Islamic Azad University, Lahijan, Iran

2. Department of Jurisprudence and Law, La.C., Islamic Azad University, Lahijan, Iran

3. Department of Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, La.C., Islamic Azad University, Lahijan, Iran

* Corresponding Author's Email: dr.zsharif@iau.ac.ir

ABSTRACT

Participatory criminal policy, as one of the modern approaches to criminal justice, emphasizes the participation of society and civil institutions in the process of executing punishments. Within this framework, "open sentencing" can be considered a mechanism for reducing the negative effects of imprisonment and strengthening rehabilitative approaches. The aim of this study is to explain the jurisprudential and legal foundations of open sentencing in the Islamic legal system and to examine the capacities and challenges of its implementation in line with the realization of participatory criminal policy. The main research question is: On what jurisprudential and legal foundations is open sentencing based, and what opportunities and obstacles exist in its implementation? The research hypothesis is based on the premise that Islamic jurisprudential teachings, by emphasizing principles such as justice, offender rehabilitation, pardon, and social responsibility, provide a suitable capacity for accepting this mechanism; however, certain theoretical, cultural, and executive obstacles may challenge its implementation. The research method is descriptive-analytical and based on library sources. The findings indicate that concepts such as pardon, conditional release, and reconciliation in Islamic jurisprudence can strengthen the theoretical foundations of open sentencing, and religious and popular institutions also possess significant capacity for participation in the execution of criminal judgments. Conversely, differences in jurisprudential perspectives, weak executive frameworks, and cultural challenges are among the most important obstacles to the full implementation of this mechanism.

Keywords: *open sentencing, participatory criminal policy, Islamic law, jurisprudential foundations, execution of punishment, social participation, religious and civil institutions, rehabilitative justice.*

How to cite: Bagheri Chalikdani, E., Zarei Sharif, V., & Golbaghi Masouleh, S. A. J. (2027). Jurisprudential Foundations and Social Capacities of Open Sentencing in the Realization of Participatory Criminal Policy in Islamic Law. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(2), 1-24.



تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۶ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۸ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

مبانی فقهی و ظرفیت‌های اجتماعی رأی باز در تحقق سیاست جنایی مشارکتی در حقوق اسلامی

ابراهیم باقری چلیکدانی^۱، وحید زارعی شریف^۲، سیدعلی جبار گلباغی ماسوله^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران

۲. گروه فقه و حقوق، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران

۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: dr.zsharif@iau.ac.ir

چکیده

سیاست جنایی مشارکتی به‌عنوان یکی از رویکردهای نوین عدالت کیفری، بر مشارکت جامعه و نهادهای مدنی در فرایند اجرای مجازات‌ها تأکید دارد. در این چارچوب، «رأی باز» می‌تواند به‌عنوان سازوکاری برای کاهش آثار منفی حبس و تقویت رویکردهای اصلاحی مورد توجه قرار گیرد. هدف این پژوهش تبیین مبانی فقهی و حقوقی رأی باز در نظام حقوقی اسلامی و بررسی ظرفیت‌ها و چالش‌های اجرای آن در راستای تحقق سیاست جنایی مشارکتی است. پرسش اصلی پژوهش این است که رأی باز بر چه مبانی فقهی و حقوقی استوار است و چه فرصت‌ها و موانعی در اجرای آن وجود دارد. فرضیه پژوهش بر این اساس استوار است که آموزه‌های فقهی اسلام با تأکید بر اصولی مانند عدالت، اصلاح مجرم، عفو و مسئولیت اجتماعی، ظرفیت مناسبی برای پذیرش این سازوکار فراهم می‌کند؛ با این حال، برخی موانع نظری، فرهنگی و اجرایی می‌تواند اجرای آن را با چالش مواجه سازد. روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای است. یافته‌ها نشان می‌دهد که مفاهیمی چون عفو، آزادی مشروط و اصلاح ذات‌البین در فقه اسلامی می‌توانند مبانی نظری رأی باز را تقویت کنند و نهادهای دینی و مردمی نیز ظرفیت مهمی برای مشارکت در اجرای احکام کیفری دارند. در مقابل، اختلاف دیدگاه‌های فقهی، ضعف چارچوب‌های اجرایی و چالش‌های فرهنگی از مهم‌ترین موانع اجرای کامل این سازوکار به‌شمار می‌روند.

کلیدواژگان: رأی باز، سیاست جنایی مشارکتی، حقوق اسلامی، مبانی فقهی، اجرای مجازات، مشارکت اجتماعی، نهادهای دینی و مدنی، عدالت اصلاحی.

نحوه استناددهی: باقری چلیکدانی، ابراهیم، زارعی شریف، وحید، و گلباغی ماسوله، سیدعلی جبار. (۱۴۰۶). مبانی فقهی و ظرفیت‌های اجتماعی رأی باز در تحقق سیاست جنایی مشارکتی در حقوق اسلامی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۲)، ۲۴-۱.

است. در نظام حقوقی اسلامی نیز گرچه در نگاه نخست ممکن است تأکید بر اجرای مجازات‌ها به‌عنوان یکی از عناصر مهم عدالت کیفری تلقی شود، اما بررسی آموزه‌های فقهی و حقوقی نشان می‌دهد که اسلام توجه ویژه‌ای به اصلاح بزهکاران، بازگشت آنان به جامعه و جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی ناشی از مجازات‌های سخت‌گیرانه داشته است.

در منابع فقهی اسلامی، مفاهیمی همچون عفو، توبه، اصلاح ذات‌البین، گذشت بزه‌دیده و تخفیف مجازات‌ها نشان‌دهنده رویکردی است که در آن هدف از مجازات صرفاً تنبیه مجرم نیست، بلکه اصلاح فرد و بازگرداندن او به مسیر صحیح اجتماعی نیز مورد توجه قرار گرفته است. این رویکرد می‌تواند زمینه نظری مناسبی برای پذیرش برخی سازوکارهای نوین در اجرای مجازات‌ها فراهم کند. از این منظر، بررسی امکان انطباق سازوکار رأی باز با مبانی فقهی و حقوقی اسلام اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. در واقع، اگر بتوان نشان داد که این نهاد با اصول و ارزش‌های بنیادین حقوق اسلامی سازگار است، می‌توان از آن به‌عنوان ابزاری مؤثر در جهت تحقق سیاست جنایی مشارکتی در جوامع اسلامی بهره برد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سیاست جنایی مشارکتی، استفاده از ظرفیت‌های اجتماعی و نهادی در فرایند اجرای عدالت کیفری است. در جوامع اسلامی نیز نهادهای اجتماعی و دینی متعددی وجود دارند که می‌توانند در این زمینه نقش‌آفرینی کنند و به اصلاح بزهکاران و کاهش آسیب‌های اجتماعی کمک نمایند. نهادهایی مانند مساجد، شوراهای محلی، گروه‌های مردمی و سازمان‌های مردم‌نهاد، از جمله ظرفیت‌هایی هستند که می‌توانند در فرایند نظارت اجتماعی و حمایت از محکومان در مسیر اصلاح و بازگشت به جامعه نقش مؤثری ایفا کنند. بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها می‌تواند به تقویت بعد مشارکتی در اجرای احکام کیفری کمک کند. در واقع، مشارکت نهادهای اجتماعی در فرایند اجرای مجازات‌ها نه تنها موجب افزایش کارآمدی نظام عدالت کیفری

نظام‌های عدالت کیفری در دهه‌های اخیر با تحولات مهمی در حوزه اهداف و شیوه‌های اجرای مجازات‌ها مواجه شده‌اند. رویکردهای سنتی که عمدتاً بر کیفرمحوری و استفاده گسترده از مجازات حبس استوار بودند، به تدریج جای خود را به رویکردهایی داده‌اند که بر اصلاح و بازاجتماعی‌کردن بزهکاران، کاهش آثار منفی زندان و مشارکت جامعه در فرایند عدالت کیفری تأکید دارند. در این میان، سیاست جنایی مشارکتی به‌عنوان یکی از رویکردهای نوین، تلاش می‌کند با بهره‌گیری از ظرفیت‌های اجتماعی و نهادی، زمینه‌های اصلاح بزهکاران و پیشگیری از تکرار جرم را تقویت کند. سیاست جنایی مشارکتی بر این فرض استوار است که مقابله با پدیده جرم صرفاً وظیفه نهادهای رسمی حاکمیتی نیست، بلکه جامعه، نهادهای مدنی و ساختارهای اجتماعی نیز می‌توانند در فرایند پیشگیری، واکنش و اصلاح بزهکاران نقش مؤثری ایفا کنند. بر این اساس، مشارکت اجتماعی در اجرای مجازات‌ها و نظارت بر فرایند اصلاح مجرمان، از جمله عناصر مهم این رویکرد محسوب می‌شود.

یکی از سازوکارهایی که می‌تواند در چارچوب سیاست جنایی مشارکتی مورد توجه قرار گیرد، نهاد «رأی باز» است. رأی باز به‌عنوان یکی از شیوه‌های انعطاف‌پذیر در اجرای مجازات‌ها، امکان بهره‌گیری از تدابیری را فراهم می‌کند که در آن محکوم ضمن تحمل مجازات، از برخی آزادی‌های کنترل‌شده برخوردار بوده و در تعامل با جامعه به فرایند اصلاح و بازگشت به زندگی عادی نزدیک‌تر می‌شود. در بسیاری از نظام‌های حقوقی معاصر، تدابیری مانند آزادی مشروط، نظام نیمه‌آزادی، تعلیق اجرای مجازات و مجازات‌های جایگزین حبس به‌عنوان ابزارهایی برای کاهش پیامدهای منفی زندان و تقویت رویکردهای اصلاحی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. این تدابیر نشان‌دهنده تغییر رویکرد نظام‌های عدالت کیفری از مجازات صرف به سمت اصلاح و بازپروری مجرمان

می‌شود، بلکه می‌تواند به تقویت احساس مسئولیت اجتماعی و همبستگی اجتماعی نیز منجر گردد. چنین رویکردی با بسیاری از آموزه‌های اخلاقی و اجتماعی اسلام نیز هم‌خوانی دارد. در کنار ظرفیت‌های موجود، باید توجه داشت که اجرای سازوکارهایی مانند رأی باز با چالش‌هایی نیز همراه است. برخی از این چالش‌ها به حوزه مبانی فقهی و نظری مربوط می‌شوند و برخی دیگر به مسائل اجرایی، نهادی و فرهنگی ارتباط دارند.

از منظر فقهی، یکی از پرسش‌های مهم این است که تا چه اندازه می‌توان به محکومان آزادی‌های کنترل‌شده اعطا کرد و مرز میان اصلاح فردی و اجرای مجازات اجتماعی چگونه باید تعیین شود. اختلاف دیدگاه‌های فقهی در این زمینه می‌تواند بر نحوه پذیرش یا اجرای چنین سازوکارهایی تأثیرگذار باشد. علاوه بر این، مسئله توبه و نقش آن در کاهش یا تغییر مجازات نیز از موضوعاتی است که در فقه اسلامی مورد بحث قرار گرفته و می‌تواند در تحلیل جایگاه رأی باز مورد توجه قرار گیرد. بررسی این مباحث می‌تواند به روشن شدن مبانی نظری اجرای چنین سازوکارهایی کمک کند. از سوی دیگر، چالش‌های اجرایی نیز در مسیر پیاده‌سازی سیاست جنایی مشارکتی و سازوکار رأی باز وجود دارد. ضعف قوانین اجرایی، نبود سازوکارهای نظارتی کارآمد و عدم هماهنگی میان نهادهای مختلف، از جمله عواملی هستند که می‌توانند مانع اجرای مؤثر این رویکرد شوند. همچنین در برخی جوامع ممکن است نگرش‌های فرهنگی نسبت به پذیرش محکومان نیمه‌آزاد یا مشارکت اجتماعی در اصلاح مجرمان با محدودیت‌هایی همراه باشد. این مسئله می‌تواند مانعی برای گسترش برخی سازوکارهای مشارکتی در نظام عدالت کیفری ایجاد کند. با وجود این چالش‌ها، تجربه برخی کشورها نشان می‌دهد که با طراحی مناسب چارچوب‌های قانونی و اجرایی و همچنین تقویت فرهنگ مشارکت اجتماعی، می‌توان از ظرفیت‌های جامعه در فرایند اصلاح بزهکاران بهره‌برداری مؤثری کرد. چنین تجربه‌هایی می‌تواند برای

نظام‌های حقوقی اسلامی نیز الهام‌بخش باشد. در این میان، تحلیل مبانی فقهی و حقوقی رأی باز و بررسی ظرفیت‌ها و چالش‌های اجرای آن در چارچوب سیاست جنایی مشارکتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این تحلیل می‌تواند به روشن شدن جایگاه این سازوکار در نظام حقوقی اسلامی کمک کند. از سوی دیگر، توجه به نقش نهادهای اجتماعی و دینی در فرایند اجرای احکام کیفری می‌تواند زمینه‌های تقویت مشارکت اجتماعی در سیاست جنایی را فراهم آورد. چنین رویکردی می‌تواند به ارتقای کارآمدی نظام عدالت کیفری و کاهش آسیب‌های ناشی از مجازات‌های سنتی کمک کند. بر این اساس، پژوهش حاضر تلاش دارد با بررسی مبانی فقهی و حقوقی رأی باز در نظام حقوقی اسلامی و تحلیل ظرفیت‌ها و چالش‌های اجرایی آن، امکان بهره‌گیری از این سازوکار را در چارچوب سیاست جنایی مشارکتی مورد ارزیابی قرار دهد. امید است نتایج این پژوهش بتواند به توسعه ادبیات علمی در حوزه سیاست جنایی اسلامی و ارائه راهکارهایی برای ارتقای کارآمدی نظام عدالت کیفری کمک کند.

۱- مبانی فقهی و حقوقی رأی باز در نظام حقوقی اسلامی

مشروعیت سازوکار رأی باز در نظام حقوقی اسلام، عمیقاً در اصول سیاست جنایی مشارکتی ریشه دارد و بر اهداف اخلاقی متمرکز است. این مشروعیت در درجه اول از طبقه‌بندی آن ذیل احکام تعزیرات، یعنی مجازات‌های ارشادی و غیرمنصوص، حاصل می‌شود. برخلاف مجازات‌های ثابت، یعنی حدود و قصاص، تعزیر ذاتاً انعطاف‌پذیر است و هدف غایی اصلاح مجرم و تأمین مصلحت عامه را بر انتقام صرف مقدم می‌دارد، که این انعطاف امکان به‌کارگیری روش‌های نوین اصلاحی مانند آزادی مشروط را در صورت خدمت به اهداف بازپروری و حمایت اجتماعی فراهم می‌سازد. رأی باز بیانگر اصل تکافل اجتماعی است که فرایند کیفری را به‌عنوان مسئولیتی مشترک میان دولت و جامعه تعریف می‌کند. ماهیت مشروط آزادی ایجاب می‌کند که جامعه فعالانه در

جایگزین و یا اجرای تدریجی کیفر حبس تعریف می‌شود. تصمیم‌گیری در خصوص اعطای رأی باز کاملاً قضایی بوده و مستلزم احراز شرایطی نظیر ابراز پشیمانی و رفتار مناسب محکوم در زندان است (Khani Giyashi & et al., 2018). استفاده از پایش الکترونیکی در بسیاری از تعاریف نوین از رأی باز، به‌عنوان یک ابزار نظارتی جدایی‌ناپذیر محسوب می‌شود (Hosseinzadeh & et al., 2017).

هدف عمده این تعاریف‌ها، حرکت از رویکرد سزاگرا به رویکرد ایمنی‌محور در جامعه است، به‌طوری‌که بازگشت کنترل‌شده مجرم، امنیت بلندمدت را تضمین کند. رأی باز، به‌عنوان یک فرصت بازپروری، تنها به محکومانی اعطا می‌شود که نشانه‌های مثبتی از تمایل به اصلاح و عدم ارتکاب جرم مجدد از خود بروز داده‌اند. رأی باز به کاهش هزینه‌های دولت در نگهداری زندانیان کمک کرده و محکوم با کار کردن، علاوه بر اصلاح خود، به تأمین مالی خانواده و پرداخت غرامت نیز می‌پردازد (Khani Giyashi & et al., 2018). به‌طور خلاصه، در تعاریف حقوق کیفری نوین، رأی باز فراتر از یک تخفیف است؛ یک برنامه جامع مدیریت ریسک محسوب می‌شود که هدفش حداکثرسازی اصلاح و حفظ منافع اجتماعی است. این نهاد، نشان‌دهنده تغییر پارادایم از «تنها مجازات کردن» به «مجازات کردن به منظور اصلاح و بازگشت» است.

مبنای قانونی اصلی این سازوکار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و آیین‌نامه‌های اجرایی آن مستقر است. این مفاهیم به‌طور عمده ذیل دو نهاد حقوقی تبلور یافته‌اند:

مهم‌ترین مبنای حقوقی رأی باز، ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی است که مقرر می‌دارد:

ماده ۵۷: «در حبس‌های تعزیری درجه پنج تا هشت، دادگاه می‌تواند در صورت وجود شرایط مقرر در تعلیق اجرای مجازات، محکوم را به جای حبس، به اجرای مجازات در قالب نیمه‌آزادی

نظارت، حمایت و تسهیل بازگشت موفقیت‌آمیز فرد مشارکت کند و تضمین می‌نماید که اهداف مقاصد شریعت، به‌ویژه حفظ نفس، از طریق فرایند ترمیمی بازگرداندن یک عضو مولد به جامعه نیز تأمین گردد (Khani Giyashi & et al., 2018).

مفهوم رأی باز و مبانی قانونی آن

«رأی باز» یا در اصطلاح حقوقی دقیق‌تر، نظام نیمه‌آزادی یا اشتغال به کار در دوران محکومیت، یک سازوکار اصلاحی و تربیتی در اجرای احکام کیفری است که به موجب آن، محکومان به حبس تحت نظارت مراجع قضایی و سازمان زندان‌ها می‌توانند تمام یا بخشی از دوره محکومیت خود را در خارج از محیط زندان و با فعالیت در حرفه، شغل یا کارهای عام‌المنفعه سپری کنند. هدف اصلی این نظام، حفظ پیوند اجتماعی و اقتصادی محکوم، کاهش اثرات مخرب حبس‌های طولانی‌مدت و تسهیل روند بازاجتماعی‌شدن است. رأی باز فرصتی برای بازگشت تدریجی به جامعه است تا فرد آمادگی لازم برای آزادی کامل را کسب کند و به یکباره با چالش‌های دنیای بیرون مواجه نشود (Emadzadeh, 2021).

مفهوم رأی باز در حقوق کیفری نوین، یک روش اصلاحی در اجرای مجازات حبس است که در جهت کاهش آثار سوء زندان و تسهیل بازگشت تدریجی محکومان به جامعه به‌کار گرفته می‌شود. رأی باز، به معنای حق محکوم برای سپری کردن بخشی از دوره محکومیت حبس در خارج از محیط زندان، تحت نظارت و با هدف انجام فعالیت‌های حرفه‌ای، آموزشی یا درمانی. این تعریف، آن را از مفهوم آزادی مشروط متمایز می‌کند؛ زیرا نظارت در رأی باز شدیدتر بوده و محکوم موظف است همچنان تابع تشکیلات زندان باقی بماند. در نظام حقوقی ایران، این نهاد قانونی تحت عنوان نظام نیمه‌آزادی و در مواد ۵۷ و ۵۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مورد تأکید قرار گرفته است (Khani Giyashi & et al., 2018). نظام نیمه‌آزادی به‌عنوان یکی از روش‌های کیفرهای

تطبیق با مفاهیم اسلامی نظیر عفو، آزادی مشروط و اصلاح ذات‌البین

مفهوم نظام نیمه‌آزادی، یعنی رأی باز، در سیاست جنایی نوین، زمینه‌ای عینی برای تحقق آموزه‌های کلیدی اسلامی در حوزه اجرای مجازات فراهم می‌آورد. این سازوکار، پیش از هر چیز، با اصل اصلاح ذات‌البین انطباق دارد. اصلاح ذات‌البین به معنای آشتی دادن و رفع کدورت‌ها میان افراد یا بازگرداندن فرد از مسیر انحراف به راه صلاح است. رأی باز دقیقاً این هدف را دنبال می‌کند؛ به جای انزوای کامل در زندان، محکوم در یک محیط کنترلی به کار، آموزش و تعامل اجتماعی بازمی‌گردد تا «صلاح درونی» را با «اصلاح بیرونی»، یعنی تغییر در رفتار اجتماعی، تکمیل کند و پیوندهای خود را با جامعه بازیابد (Ashouri, 2022).

عفو به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مفاهیم اسلامی که در سطوح مختلف، یعنی عفو الهی، عفو حاکم و عفو مجنی‌علیه، جریان دارد، در نظام نیمه‌آزادی به شکل عفو مقتدرانه و مشروط تجلی می‌یابد. عفو اسلامی صرفاً چشم‌پوشی نیست، بلکه فرصتی است که با هدف اصلاح و بازگشت به مسیر درست اعطا می‌شود. رأی باز یک تخفیف یا عفو کامل نیست، بلکه یک امتیاز مشروط است که دادگاه پس از احراز شایستگی اخلاقی و رفتاری محکوم، یعنی ظهور ندامت و توبه، آن را اعطا می‌کند. این اعطای امتیاز، یعنی عفو مشروط، با هدف کمک به کرامت انسانی محکوم انجام می‌شود تا وی بتواند با حفظ حیثیت و بدون از دست دادن کامل موقعیت شغلی و خانوادگی، مجازات خود را تحمل کند (Ebrahimi & Rajabi, 2015).

در مورد آزادی مشروط، اگرچه این نهاد در قانون مجازات ایران یک نهاد متمایز از رأی باز است، یعنی رأی باز بخشی از اجرای حبس است و آزادی مشروط پس از طی بخش زیادی از حبس اعطا می‌شود، اما از منظر فقهی، هر دوی این نهادها ذیل مفهوم

محکوم نماید. همچنین در حبس‌های تعزیری درجه یک تا چهار، دادگاه صادرکننده حکم قطعی می‌تواند پس از گذراندن حداقل یک‌سوم مجازات، به پیشنهاد سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، محکوم را با رضایت او و در صورت فقدان سابقه محکومیت مؤثر در جرائم عمدی، به اجرای مجازات در قالب نیمه‌آزادی محکوم کند. اعطای امتیاز اشتغال به کار در زندان: هرچند این ماده مستقیماً به مفهوم رأی باز نمی‌پردازد، اما چارچوب اشتغال به کار محکومان را فراهم می‌کند که در نهایت به رأی باز ختم می‌شود. طبق آیین‌نامه سازمان زندان‌ها، اشتغال به کار شامل اعزام زندانی به مراکز صنعتی، کشاورزی یا خدماتی خارج از زندان تحت ضوابط خاص می‌شود (Khani Giyashi & et al., 2018).

آزادی مشروط: رأی باز خود یک مرحله پیش از آزادی مشروط محسوب می‌شود. در آزادی مشروط، مجرم به‌طور کامل آزاد می‌شود، اما تحت نظارت است، در حالی که در رأی باز، محکوم شب‌ها به محل اقامت خود بازمی‌گردد و آزادی او مشروط‌تر است (Afshar, 2019).

پایش الکترونیکی: این ابزار، یعنی استفاده از دستبند یا پابند الکترونیکی، معمولاً برای نظارت بر محکومانی که از امتیاز نیمه‌آزادی یا رأی باز استفاده می‌کنند، به کار گرفته می‌شود تا اطمینان حاصل شود که فرد در محل تعیین‌شده، یعنی محل کار یا اقامت، حضور دارد و از محدوده مجاز تجاوز نمی‌کند (Hosseinzadeh & et al., 2017).

به‌طور خلاصه، رأی باز یک روش نوین در اجرای احکام اسلامی - ایرانی است که با هدف اصلاح و بازپروری و با استفاده از انعطاف‌پذیری احکام تعزیری، مبنای قانونی خود را از ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی اخذ کرده است.

نظم عمومی نیست، بلکه باید شامل ارتقای وضعیت انسانی و تسهیل فرایند بازسازی فردی نیز باشد. در نتیجه، مجازاتی که کرامت فرد را به طور کامل نادیده بگیرد، با اهداف شریعت در تعارض است.

مهم ترین بستر حقوقی این تحول، در قلمرو تعزیرات و اختیار حاکم اسلامی تجلی می یابد؛ جایی که قانونگذار، امکان انعطاف در اجرای حکم را فراهم آورده است. ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که زمینه ساز نظام نیمه آزادی یا رأی باز است، نمونه بارز این تغییر است و نشان می دهد که قانون، حبس را در صورت وجود شرایط اصلاح، قابل جایگزینی با وظایف اجتماعی، حرفه ای و آموزشی می داند (Khani Giyashi & et al., 2018).

از منظر فقهی، اجرای اصلاحی حکم، تجلی عملی قاعده رحمت و ارفاق به بنده است. فقهایی چون آیت الله جوادی آملی و شهید ثانی تصریح کرده اند که غرض شارع از وضع کیفر، صرفاً زجر و رنجاندن نیست، بلکه تأدیب و اصلاح است. بر این اساس، نهادهایی نظیر آزادی مشروط و رأی باز، اعمال یک نوع عفو مشروط و هدایت شده از سوی نظام حاکمیتی تلقی می شود که هدف نهایی آن، صیانت از فرد و خانواده اوست (Javadi, 2006).

یکی از مکانیسم های فقهی مکمل این دیدگاه، پذیرش توبه محکوم به عنوان یک عامل مشروط برای تخفیف در اجرای حکم است. این مکانیزم، اجرای حکم را به یک فرایند روان شناختی و اخلاقی تبدیل می کند که در آن، آزادی مشروط یا استفاده از نظام نیمه آزادی، منوط به اثبات ندامت و اصلاح درونی و بیرونی فرد می شود. این امر، اجرای کیفر را از حالت جبری خارج کرده و به یک عمل انتخابی و داوطلبانه برای استحقاق تغییر تبدیل می کند (Momen, 2018).

برنامه هایی مانند نظام نیمه آزادی، یعنی رأی باز، به عنوان یک ابزار عملیاتی، اجازه می دهند که محکوم به جای انزوای کامل، تحت

وسیع تر «رحمت» و اولویت اصلاح بر مجازات جای می گیرند. در فقه جزایی، هدف اصلی تعزیرات، که رأی باز عموماً در مورد آنها اعمال می شود، تأدیب و تنبیه برای بازگشت به صراط مستقیم است، نه صرفاً انتقام. نظام نیمه آزادی و آزادی مشروط، هر دو ابزارهایی هستند که این هدف را با اعطای یک فرصت بازگشت کنترل شده محقق می سازند، با این تفاوت که رأی باز نقش یک پل تدریجی را در میانه مسیر اجرای حکم ایفا می کند (Haji, 2017).

بنابراین، نظام نیمه آزادی را می توان به عنوان تجلی یک سیاست جنایی اسلامی - اصلاحی در نظر گرفت که: ۱- اصلاح ذات البین را با تسهیل ورود تدریجی و حفظ پیوندهای اجتماعی تضمین می کند. ۲- عفو و رحمت را در قالب یک امتیاز قضایی مشروط به توبه و اصلاح درونی محکوم عملی می سازد. ۳- همراه با آزادی مشروط، یک سیستم مجازاتی سلسله مراتبی ایجاد می کند که هدف نهایی آن حفظ حقوق محکوم و بازگرداندن او به دایره تکافل اجتماعی است (Ashouri, 2022).

اجرای حکم به عنوان فرایند اصلاح اجتماعی نه انتقام

فلسفه نوین اجرای احکام در سیاست جنایی اسلامی، بر تغییر پارادایم از انتقام صرف به فرایند اصلاح اجتماعی و بازپروری فردی استوار است؛ دیدگاهی که کیفر را نه هدفی در ذات، بلکه ابزاری برای نیل به اهداف عالی تری چون کرامت انسان و مقاصد الشریعه می داند. این نگرش، اجرای کیفر را به یک مرحله سازنده در بازگشت فرد به جامعه تبدیل می کند و در پیوند با مبانی فقهی رحمت و عفو، اجرای حکم را از یک عمل تلافی جوینانه صرف دور می سازد (Salahi, 2016).

این رویکرد، در هسته خود مبتنی بر اصل کرامت ذاتی انسان است؛ اصلی که حتی پس از ارتکاب جرم، حق فرد برای اصلاح و بازگشت به زندگی شرافتمندانه را محفوظ می شمارد. به زعم اندیشمندانی چون جاسم عوده، هدف مقاصد الشریعه تنها حفظ

نظارت نهادهای مسئول به فعالیت شغلی، تحصیلی و اجتماعی ادامه دهد. به این ترتیب، اجرای حکم دیگر موجب ازهم گسیختگی پیوندهای اجتماعی و اقتصادی نمی‌شود، بلکه خود به عاملی برای تسهیل بازگشت تدریجی به جامعه تبدیل می‌شود و این هدف، مهم‌ترین مصلحت اجرای حکم تلقی می‌شود (Haji Dehabadi, 2017). در نهایت، سیاست جنایی اسلامی معاصر، به‌ویژه در جمهوری اسلامی ایران، به‌طور فزاینده‌ای بر این دیدگاه اصلاحی صحنه گذاشته است. این نظام با تکیه بر مبانی فقهی و قانونی، تلاش می‌کند تا اجرای حکم را از یک عمل صرفاً تلافی‌جویانه به یک فرایند جامع بازسازی فردی و اجتماعی تبدیل کند، تا فرد پس از خروج از دایره کیفر، نه به‌عنوان یک بزه‌کار طردشده، بلکه به‌عنوان یک شهروند احیاءشده در جامعه پذیرفته شود (Najafi Abrandabadi, 2018).

مفهوم «نظارت و مشارکت اجتماعی» در اجرای حکم

مشارکت اجتماعی در اجرای حکم، برآمده از آموزه‌های بنیادین اسلامی چون امر به معروف و نهی از منکر و تکافل اجتماعی است. اجرای حکم، تنها با جدا کردن مجرم از جامعه و زندانی کردن او به پایان نمی‌رسد، بلکه وظیفه حیاتی جامعه این است که فرایند بازپذیری فرد را پس از تحمل کیفر، یا در طول اجرای جایگزین مانند رأی باز، تسهیل کند. این مشارکت شامل دو سطح است: نظارت بر فرایندها و تسهیل نتایج اصلاح (Rezaei & Shakeri, 2018).

در بُعد نظارت اجتماعی، مردم و نهادهای مدنی وظیفه دارند که اجرای صحیح و عادلانه حکم را رصد کنند و از تبدیل شدن زندان‌ها به مراکز جرم‌زا جلوگیری نمایند. این نظارت، نوعی پاسخگویی اجتماعی را برای مسئولین قضایی و اجرایی ایجاد می‌کند و تضمین می‌کند که حقوق اساسی محکومین، به‌ویژه حق آنها برای اصلاح و تأدیب، نقض نشود. این نقش، با توجه به آموزه‌های فقه سیاسی اسلامی درباره لزوم نظارت عمومی بر

عملکرد حاکمان، توجیه می‌گردد. مشارکت اجتماعی در اجرای حکم، به‌ویژه در نظام‌های ارفاقی مانند نظام نیمه‌آزادی، یعنی رأی باز، اهمیت حیاتی پیدا می‌کند. موفقیت فرد در این سیستم، وابسته به پذیرش اجتماعی و فراهم شدن فرصت‌های شغلی است. در اینجا، نقش سازمان‌های غیردولتی مانند انجمن حمایت از زندانیان و نهادهای خیریه، در تأمین مالی، حرفه‌آموزی و واسطه‌گری اجتماعی برجسته می‌شود تا حکم صادره، واقعاً به اصلاح و توانمندسازی فرد منجر گردد (Haji Dehabadi, 2017).

یکی دیگر از مصادیق مهم مشارکت اجتماعی، میانجی‌گری کیفری و مصالحه بین مجرم و بزه‌دیده است. در جرایم تعزیری که جنبه حق‌الناسی قوی دارند، نقش معتمدین محلی، شوراها و نهادهای اجتماعی در تسهیل فرایند عفو و مصالحه ضروری است. این سازوکار، اجرای حکم را از یک عمل صرفاً حکومتی خارج کرده و به یک فرایند اصلاح ذات‌البین تبدیل می‌کند که در آن، رضایت بزه‌دیده و جامعه، بخشی از فرایند اجرای حکم می‌شود. در نهایت، موفقیت طرح‌های جایگزین حبس و اجرای حکم به شیوه اصلاحی، مستلزم پذیرش فرهنگی مجرمین بازپروری‌شده توسط مردم است. اگر جامعه، فرد آزادشده را طرد کند یا برچسب بزند، تمام تلاش‌های قضایی برای اصلاح بیهوده خواهد بود. از این‌رو، نقش مساجد، رسانه‌ها و نهادهای آموزشی در ترویج فرهنگ عفو، تکافل و پذیرش مجدد در اجرای حکم، حیاتی است و این بُعد، مهم‌ترین جلوه نظارت و مشارکت اجتماعی در اجرای موفق حکم است (Mohaddes, 2011).

نقش امام جماعت، شوراهای محلی و نهادهای مردمی در سازوکار رأی باز

سازوکار رأی باز به دلیل ماهیت خود، که اجرای حکم حبس را در محیط خارج از زندان، یعنی کار، تحصیل یا خدمات عمومی تحت نظارت، ممکن می‌سازد، بیشترین وابستگی را به ساختارهای اجتماعی محلی دارد. در اینجا، نهادهای اجتماعی به‌عنوان بازوی

نهادهای محلی، اجرای حکم رأی باز را از یک تصمیم قضایی صرف به یک اجماع اجتماعی تبدیل می‌کند. پذیرش این مسئولیت از سوی جامعه محلی، نه تنها به نفع محکوم است، بلکه به افزایش احساس امنیت و مسئولیت‌پذیری در سطح محله کمک می‌کند. این فرایند با مبانی فقهی امر به معروف و تکافل هم‌سو است و نشان می‌دهد که اصلاح واقعی، خارج از دیوارهای زندان و با همکاری مستقیم مردم و نهادهایشان امکان‌پذیر است (Ebrahimi & Izadi, 2013).

۲- ظرفیت‌های فقهی، نهادی و اجتماعی رأی باز در تحقق سیاست جنایی مشارکتی

سیاست جنایی مشارکتی، الگوی نوینی برای بازاندیشی عدالت کیفری است که بر هم‌افزایی میان دولت، جامعه مدنی و نهادهای خصوصی استوار است. این سیاست از تمرکز دولت بر مجازات صرف کاسته و مشارکت اجتماعی را در پیشگیری و اصلاح بزهکاری برجسته می‌سازد. فرصت‌های مهم آن شامل ارتقای اعتماد عمومی، کاهش بار مالی و انسانی دستگاه قضایی، و بازتولید مشروعیت قانون در عرصه اجتماعی است. ظرفیت‌های اجرایی در آموزش حقوق شهروندی، فناوری اطلاعات قضایی و مکانیزم‌های مشورتی مردمی نهفته‌اند. حضور نهادهای میانجی، شوراهای اجتماعی و انجمن‌های محلی سهم مؤثری در تحقق سیاست جنایی مشارکتی دارد. این سیاست با تقویت «حکمرانی شبکه‌ای عدالت»، امکان هم‌گرایی میان نهادهای حاکم و مردم را فراهم می‌آورد. در بستر کشورهای اسلامی، پیوند آن با مقاصد شریعت و اصل امر به معروف ظرفیت بومی‌سازی دارد. ابزارهای هوشمند و داده‌محور می‌توانند رصد مشارکت را هم‌زمان مؤثر و شفاف سازند. در نتیجه، عدالت کیفری از مسیر تنبیه به مسیر ترمیم، اعتماد و بازتوانی تغییر جهت می‌دهد (Afshar, 2019).

اجرایی غیررسمی دستگاه قضایی عمل می‌کنند تا نظارت و حمایت لازم برای جلوگیری از فرار یا تکرار جرم فراهم شود. این نهادها، با ایجاد یک حصار حمایتی محلی، ریسک‌های اجرای حکم در جامعه را کاهش می‌دهند (Haji Dehabadi, 2017). نقش امام جماعت و نهادهای مذهبی در فرایند رأی باز، عمدتاً در ابعاد اخلاقی، تربیتی و اعتمادسازی متمرکز است. امام جماعت به‌عنوان معتمد و مرجعیت اخلاقی محله، می‌تواند نقش مهمی در تأیید صلاحیت اخلاقی محکوم برای ورود به نظام رأی باز ایفا کند و نیز پس از آزادی، با ایفای نقش مشاور دینی و اخلاقی، به تثبیت توبه و اصلاح درونی او کمک نماید. همچنین، این نهادها می‌توانند زمینه را برای پذیرش فرهنگی فرد در جامعه فراهم کنند و با زدودن برچسب مجرمیت، او را از طرد اجتماعی محافظت نمایند (Momen, 2018).

شوراهای محلی، از جمله شوراهای اسلامی شهر و روستا، مهم‌ترین نهاد برای فراهم کردن فرصت‌های اجرایی در سیستم رأی باز هستند. این شوراهای می‌توانند با شناسایی و معرفی فرصت‌های شغلی محلی یا تسهیل ثبت‌نام فرد در مراکز آموزشی فنی و حرفه‌ای، شرایط تحقق عینی ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی را فراهم آورند. به این ترتیب، اجرای حکم تبدیل به یک فرایند توانمندسازی اقتصادی می‌شود که نه تنها به نفع فرد، بلکه به نفع توسعه محلی نیز هست (Khani Giyashi & et al., 2018). علاوه بر این، نقش محوری نهادهای محلی در نظارت غیرمستقیم بر اجرای حکم حائز اهمیت است. در رأی باز، فرد محکوم موظف است طبق یک برنامه زمانی مشخص، کار یا تحصیل کند. شوراهای محلی یا معتمدین معرفی‌شده توسط آنها می‌توانند به‌عنوان یک شبکه دیده‌بان اجتماعی، بدون نیاز به دخالت مداوم مأمورین دولتی، گزارش‌هایی از پایبندی یا عدم پایبندی فرد به تعهدات خود را به مراجع قضایی ارائه دهند. این امر، اجرای حکم را به یک نظارت مشارکتی تبدیل می‌کند. در نهایت، حضور فعال و مؤثر

ظرفیت‌های فقهی و شرعی

فقه اسلامی با بنیان عدالت، اصلاح و پیشگیری، ظرفیت ذاتی در طراحی سیاست جنایی مشارکتی دارد. اصل «امر به معروف و نهی از منکر» بستری اجتماعی برای نظارت عمومی و مشارکت مدنی فراهم می‌سازد. قاعده «تعاون بر البر و التقوی» مشروعیت همکاری میان مردم و نهادهای حاکم را تأمین می‌کند. مفاهیمی چون «حق الناس» و «قاعده لاضرر»، امکان پیوند جرم‌زدایی با حفظ کرامت انسانی را فراهم می‌آورند. مقاصد شریعت به عنوان ظرفیت معنوی در سیاست جنایی مشارکتی، بنیان اخلاقی و انسان‌محور عدالت اسلامی را تشکیل می‌دهد و جهت این سیاست را از مجازات‌گرایی به تربیت و اصلاح سوق می‌دهد (Rezaei & Shakeri, 2018). این مقاصد که شامل حفظ نفس، عقل، کرامت و مال‌اند، جوهره حیات اجتماعی عادلانه و مشارکتی را رقم می‌زنند. حفظ نفس، بر صیانت از زندگی انسان تأکید دارد؛ عدالت کیفری نه بر انتقام، بلکه بر بازتوانی، پیشگیری و حمایت از بزه‌دیدگان متکی می‌شود و سیاست جنایی را به الگوی احیای حیات اجتماعی تبدیل می‌سازد. حفظ عقل، منبع خرد جمعی در سیاست‌گذاری کیفری است و مانع تصمیم‌های احساسی یا افراطی می‌شود؛ این اصل از نظام آگاهی، آموزش عمومی و رشد تفکر دینی و علمی پشتیبانی می‌کند تا جامعه در برابر جهل، فریب و تعصب مصون بماند. حفظ کرامت، اساس انسان‌گرایی فقهی است؛ هیچ مجرمی نباید از حق احترام سلب شود و فرایند دادرسی و مجازات باید کرامت انسان را پاس بدارد و مسیر بازسازی اخلاقی و اجتماعی او را هموار سازد. حفظ مال نیز بنیان عدالت اقتصادی و ضدفساد است؛ در جامعه‌ای که امنیت اقتصادی و مالکیت مشروع پاس داشته شود، انگیزه‌های جرم کاهش می‌یابد و قانون، حافظ نظم مالی و اعتماد عمومی خواهد بود. این چهار مقصد نه فقط اصول فردی، بلکه ارکان اجتماعی هستند که پایه مشارکت مردم در تأمین امنیت و عدالت را تشکیل می‌دهند (Javadi

Amoli, 2006). فقه حکومتی با نظریه مصلحت، این مقاصد را

به تصمیم‌های سیاستی و تقنینی پیوند می‌زند و مشروعیت اخلاقی نظام عدالت را تضمین می‌کند. در این فرایند، عدالت به صورت امری معنوی و اجتماعی فهم می‌شود؛ مردم دیگر صرفاً تابع قانون نیستند، بلکه در حفظ ارزش‌های شریعت شریک‌اند. نتیجه نهایی چنین رویکردی، پیدایش سیاست جنایی هوشمند و مشارکتی است که در آن حفظ نفس، عقل، کرامت و مال به صورت عملی در طراحی قوانین، آموزش عمومی، سازوکارهای ترمیمی و الگوریتم‌های تصمیم‌یار نهادینه می‌شود. این الگو، عدالت را از حوزه تنبیه به عرصه تربیت، اعتماد و خدمت اجتماعی منتقل می‌کند و سیاست جنایی را به نظامی اخلاقی و فراگیر بدل می‌سازد (Tohidi, 2010).

اصل عدالت و مسئولیت اجتماعی در آموزه‌های اسلامی

اصل عدالت و مسئولیت اجتماعی در آموزه‌های اسلامی، ستون‌های اصلی نظام اخلاقی و حقوقی اسلام را تشکیل می‌دهند و هم‌زمان بنیان مشروعیت قدرت و رفتار شهروندی‌اند. عدالت در منطق قرآنی صرفاً توزیع متوازن خیر و مجازات نیست، بلکه «وضع شیء در موضع خویش» است؛ یعنی هماهنگی میان حق، تکلیف و مصالح عمومی، تا هیچ امری از مدار حقیقت و استحقاق خارج نگردد. از نگاه فقهی، عدالت نه یک فضیلت فردی، بلکه یک نظام ارزشی فراگیر است که رفتار حاکمان، قاضیان و مردم را در چارچوب تقوا و رعایت حق هدایت می‌کند. مسئولیت اجتماعی در این منظومه، روی دیگر عدالت است؛ زیرا ایمان بدون عمل اجتماعی در اندیشه اسلامی ناقص است و مؤمن در برابر پیشگیری از ظلم، فساد و فقر موظف به اقدام اصلاحی است. آیات «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» و «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» نشان می‌دهند که مشارکت در عدالت وظیفه‌ای الهی است، نه داوطلبانه. این پیوند میان عدالت و مسئولیت، جامعه اسلامی را از فردگرایی رها کرده و به هم‌افزایی اخلاقی می‌کشانند؛

در آن، هر کنش اجتماعی پاسخی به دعوت الهی برای تحقق قسط است. در حکمرانی اسلامی، عدالت معیار مشروعیت و استمرار قدرت است؛ اگر حاکم یا نظام از عدالت منحرف شود، مهم‌ترین پایه اعتماد نهادی و بیعت دینی فرو می‌ریزد. مسئولیت اجتماعی از این جهت، سازوکار تصحیح و نظارت جامعه بر قدرت است؛ مردم از راه امر به معروف، خیرخواهی و نظارت نرم، مانع تبدیل اقتدار به سلطه و قانون به ابزار نفع شخصی می‌شوند (Ghodousi, 2010). در سطح اقتصادی، عدالت و مسئولیت اجتماعی به معنای رعایت حق کارگر، جلوگیری از اسراف، فساد و انباشت نامشروع است؛ و بدین‌سان، بازار نیز جزئی از نظام اخلاقی و الهی تلقی می‌گردد. در حوزه سیاست جنایی و اجتماعی، عدالت اقتضا می‌کند مجازات‌ها به اصلاح و ترمیم منتهی شوند، و مسئولیت اجتماعی جامعه در بازسازی شخصیت و اعتماد بزهکار نمایان شود. در مجموع، آموزه‌های اسلامی با ترکیب عقل، اخلاق و ایمان، الگویی از حکمرانی اخلاقی ارائه می‌دهند که در آن عدالت محور سامان نهادی است و مسئولیت اجتماعی روح مشارکت مردمی را زنده نگاه می‌دارد. چنین فهمی از عدالت نه یک نظریه حقوقی صرف، بلکه شالوده زیست فقهی و اجتماعی است که انسان را خلیفه‌الله در زمین و امانت‌دار امر الهی در برابر خلق می‌انگارد.

زمینه‌های جایگزینی مجازات‌های حبس با تدابیر مشارکتی و اصلاحی

زمینه‌های جایگزینی مجازات‌های حبس با تدابیر مشارکتی و اصلاحی در اندیشه حقوقی و فقهی معاصر، از نگرش انسان‌محور و عدالت ترمیمی سرچشمه می‌گیرد. نخست، خستگی نظام‌های کیفری از هزینه‌های سنگین زندان و بازتولید جرم، زمینه نظری گذار به راهکارهای اجتماعی را فراهم کرده است. دوم، آموزه‌های اسلامی با تأکید بر توبه، اصلاح و اعاده حیثیت، مجازات را ابزار بازسازی اخلاقی می‌دانند، نه طرد انسانی. سوم، گسترش مشارکت

جامعه مدنی و نهادهای محلی در حمایت از بزه‌دیدگان و بازپروری بزهکاران، امکان تحقق عدالت اجتماعی را بیرون از زندان میسر ساخته است. چهارم، تحول در مفهوم امنیت از «کنترل فیزیکی» به «اعتماد اجتماعی» موجب شده سیاست جنایی بر توانمندسازی روانی و فرهنگی تمرکز کند. پنجم، نظام‌های حقوقی جدید با پذیرش تدابیر جایگزین نظیر خدمات عمومی، میانجی‌گری و مراقبت اجتماعی، از اصل تناسب و شخصی‌سازی مجازات حمایت می‌کنند (Abbaszadegan, 2003). ششم، فقه اسلامی با قاعده نفي ضرر و اصل مصلحت، مشروعیت اخلاقی کاهش حبس را تأیید می‌نماید؛ زیرا زندان‌های طولانی زیان‌های اجتماعی و خانوادگی فراوان دارند. هفتم، جهت‌گیری جهانی عدالت ترمیمی و توصیه‌های نهادهای بین‌المللی، مبنای تطبیق این سیاست با معیارهای کرامت انسانی را تقویت کرده است. هشتم، فناوری‌های نظارتی و الگوریتم‌های اعتماد، بستر اجرایی مؤثر برای تدابیر جایگزین فراهم می‌سازند و امکان مراقبت آموزشی از بزهکاران را در جامعه می‌دهند. نهم، افزایش آگاهی عمومی نسبت به حق بازگشت و ضرورت امیدبخشی اجتماعی، مشارکت مردم در فرایند اصلاح را ضروری کرده است. دهم، مجموع این زمینه‌ها نمایانگر گذار از عدالت تنبیهی به عدالت مشارکتی در چارچوب مقاصد شریعت است؛ الگویی که محور آن کرامت، اعتماد و بازسازی انسان به جای انزوا و حبس اجباری است (Mehra, 2008).

ظرفیت‌های نهادی و فرهنگی

ظرفیت‌های نهادی و فرهنگی در تحول نظام عدالت و سیاست جنایی مشارکتی، زیربنای گذار از ساختار تنبیهی به ساختار ترمیمی و اعتمادمحور را فراهم می‌سازند. نهادها، با ایفای نقش تنظیم‌گر و میانجی میان حکومت و جامعه، می‌توانند عدالت را از معنای حقوقی صرف به تجربه اجتماعی تبدیل کنند. ظرفیت نهادی در این میان، شامل انسجام سازمان‌های قضایی، مدنی و آموزشی است

مردم‌نهاد با تخصص در حوزه‌های اجتماعی و روانی، بستر اجرای برنامه‌های بازپروری، آموزش حقوق شهروندی و توانمندسازی آسیب‌دیدگان را مهیا می‌سازند. شوراهای اجتماعی نیز می‌توانند با ساختار محلی و تجربه زیسته، به تولید راهکارهای بومی و عدالت‌محور برای کاهش جرم کمک کنند. تعامل این سه نهاد، زمینه شکل‌گیری شبکه عدالت ترمیمی را فراهم می‌آورد که در آن تصمیم‌گیری، نظارت و اصلاح به صورت جمعی صورت می‌گیرد. در نتیجه، استفاده هوشمند از ظرفیت نهادهای دینی، سازمان‌های مردم‌نهاد و شوراهای اجتماعی، مسیر تحقق عدالت مشارکتی و بازآفرینی کرامت انسانی در نظام جنایی را هموار می‌سازد (Sobhani, 2016).

قابلیت‌های اجرای رأی باز در جوامع اسلامی از منظر فرهنگی و تربیتی

قابلیت‌های اجرای رأی باز در جوامع اسلامی از منظر فرهنگی و تربیتی، ریشه در نگرش انسان‌گرایانه شریعت و باور به امکان اصلاح اخلاقی انسان دارد. فرهنگ اسلامی، مجازات را ابزار تربیت و توبه تلقی می‌کند؛ از این رو رأی باز که آزادی نسبی محکوم را با نظارت اخلاقی و اجتماعی تلفیق می‌کند، با روح تربیتی اسلام سازگار است. آموزه‌های امر به معروف، عفو، تکریم انسان و بازگرداندن خطاکار به جامعه به عنوان عمل صالح، پایه مشروعیت فرهنگی این نوع رأی‌اند. خانواده، مسجد و محله، در نظام تربیتی اسلامی نهادهای مؤثر بر اصلاح رفتارند و می‌توانند نقش مکمل نهاد قضایی در نظارت و ارشاد اخلاقی ایفا کنند. رأی باز با حضور فرد در جامعه، فرصت تمرین اعتماد، مسئولیت و خدمت عمومی را فراهم می‌سازد که به بازسازی کرامت و هویت اجتماعی او منتهی می‌شود. از منظر تربیتی، استمرار آموزش دینی، مهارت‌های زندگی و مشاوره اخلاقی، اجرای رأی باز را به فرایندی ترمیمی و رشد‌محور تبدیل می‌کند (Ghodousi, 2010). این مدل، از فلسفه «لا تزر وازرةُ وزرٍ آخری» پیروی می‌کند تا از طرد جمعی و

که توان گفت‌وگو، نظارت و اصلاح را در چرخه عدالت فعال می‌نمایند. تحول فرهنگی نیز درون‌مایه اخلاقی این نظام را می‌سازد؛ زیرا بدون نهادهای سازشی ارزش‌هایی چون کرامت، عفو، تعاون و مسئولیت، هیچ سیاست اصلاحی پایدار نمی‌شود. آموزش عمومی درباره حقوق، مشارکت شهروندان در میانجی‌گری اجتماعی و تقویت هویت جمعی، بستر فرهنگی این گذار است. فقه اسلامی با تکیه بر اصل امر به معروف، تکریم انسان و نفی ضرر، به این تحولات مشروعیت معنوی می‌دهد و اصلاح را از تکلیف فردی به مسئولیت جمعی ارتقا می‌دهد (Gholami, 2011).

از منظر نهادی، همکاری میان دستگاه قضایی، نهادهای مردمی و بخش خصوصی، زمینه اجرای تدابیر مشارکتی در بازپروری و پیشگیری از جرم را تضمین می‌کند. از منظر فرهنگی، بازسازی مفهوم جرم به عنوان خطا و فرصت تربیتی، جامعه را از قضاوت به فهم انسانی سوق می‌دهد. این ظرفیت‌های نهادی و فرهنگی هنگامی کامل می‌شوند که اعتماد به قانون و عدالت در ضمیر عمومی تثبیت شود. در نهایت، چنین ترکیبی راه را برای شکل‌گیری سیاست جنایی هوشمند و اخلاق‌محور هموار می‌سازد که در آن عدالت از انحصار دولت خارج و به کنش جمعی و ایمانی مردم بدل می‌گردد (Gholami & Rostami, 2013).

امکان استفاده از ظرفیت نهادهای دینی، سازمان‌های مردم‌نهاد و شوراهای اجتماعی

امکان استفاده از ظرفیت نهادهای دینی، سازمان‌های مردم‌نهاد و شوراهای اجتماعی، یکی از مؤثرترین راه‌های گذار از سیاست جنایی دولتی به سیاست جنایی مشارکتی در جوامع اسلامی است. نهادهای دینی با پشتوانه اعتماد اجتماعی و مشروعیت معنوی، می‌توانند زمینه آشتی، اصلاح و بازسازی اخلاقی مجرمان را فراهم کنند و نقش میانجی میان دولت و مردم را ایفا نمایند. سازمان‌های

۳- چالش‌های فقهی، فرهنگی و اجرایی رأی باز در سیاست

جنایی مشارکتی

چالش‌ها و موانع اجرای سیاست جنایی مشارکتی در جوامع اسلامی، ترکیبی از ضعف ساختاری، فرهنگی و حقوقی‌اند که تحقق عدالت ترمیمی را با دشواری روبه‌رو می‌کنند. نخست، غلبه دیدگاه دولت‌محور و تمرکز قدرت کیفری در نهادهای سنتی، مانع انتقال بخشی از صلاحیت به جامعه مدنی و شوراهای مردمی می‌شود. دوم، نبود زیرساخت‌های نهادی پایدار برای هماهنگی میان دستگاه قضایی، نهادهای دینی و سازمان‌های مردم‌نهاد، فرایند مشارکت را پراکنده و ناکارآمد می‌سازد. سوم، فرهنگ عمومی هنوز مجازات را با اقتدار می‌سنجد و نه با اصلاح، و همین نگاه تنبیهی، پذیرش اجتماعی سیاست‌های مشارکتی را کاهش می‌دهد. چهارم، ضعف آموزش عمومی در زمینه حقوق شهروندی و عدالت ترمیمی باعث می‌شود مشارکت مردم در فرایند اصلاحی گاهی سطحی یا نمایشی باقی بماند (Ebrahimi, 2015). پنجم، فقدان اعتماد میان مردم و نهادهای رسمی مانع شکل‌گیری همکاری واقعی در تصمیم‌سازی عدالت می‌شود. ششم، محدودیت‌های قانونی و آیین دادرسی سنتی، فضای کافی برای میانجی‌گری و رأی باز را فراهم نمی‌کنند. هفتم، کمبود بودجه و نیروی انسانی متخصص در حوزه مددکاری و روان‌شناسی، جنبه تربیتی سیاست مشارکتی را تضعیف می‌سازد. هشتم، گاه منافع سیاسی یا اداری بر اصول عدالت غلبه می‌کند و مسیر اصلاح نهادی را کند می‌سازد. نهم، نبود نظام ارزیابی و داده‌های قابل اعتماد از نتایج اجرای تدابیر مشارکتی، تصمیم‌گیران را نسبت به کارآمدی آن مردد می‌سازد. دهم، همه این چالش‌ها بیانگر ضرورت تغییر فرهنگی و نهادی عمیق‌اند تا عدالت مشارکتی نه در قالب شعار، بلکه در ادامه طبیعی نظام فقهی و اجتماعی مستقر گردد (Afshar, 2019).

برچسب‌گذاری جلوگیری شود. در نتیجه، رأی باز نه صرف تخفیف مجازات، بلکه بازآفرینی رابطه میان عدالت و تربیت است که در جوامع اسلامی با ارزش‌های کرامت، تعاون و اصلاح نفوس هماهنگی کامل دارد.

تجربه‌های تطبیقی در برخی کشورهای اسلامی، مانند ایران،

مالزی، اندونزی و ترکیه

تجربه‌های تطبیقی کشورهای اسلامی در اصلاح نظام کیفری و جایگزینی مجازات حبس، جلوه‌ای از تلفیق عقلانیت حقوقی و مبانی فقهی عدالت ترمیمی است. در ایران، سیاست‌های قضایی نوین با گسترش «رأی باز»، شوراهای حل اختلاف و مشارکت نهادهای مذهبی به سوی بازپروری و کاهش تراکم زندان‌ها حرکت کرده‌اند. مالزی با رویکرد دولت تنظیم‌گر و الهام از اصول مقاصد الشریعه، برنامه‌های بازسازی اجتماعی و میانجی‌گری اخلاقی میان بزهکار و قربانی را نهادمند کرده است. اندونزی با بهره‌گیری از سنت محلی تعاون جمعی، نظام عدالت محلی را در سطح روستاها فعال نموده و به بازگشت تدریجی مجرمان به جامعه کمک می‌کند. ترکیه نیز با اتکا به مدل میانجی‌گری اجتماعی و آموزش فرهنگی زندانیان، در چارچوب اصلاحات حقوقی پس از ۲۰۱۶، دایره جرم‌زدایی و عدالت ترمیمی را گسترش داده است. در همه این کشورها، پیوند نهاد دین با عدالت و استفاده از ظرفیت جامعه مدنی، بنیان اعتماد عمومی را تقویت کرده و مفهوم مجازات را از طرد به تربیت و اعتماد متقابل تغییر داده است. این الگوها در مجموع نشان می‌دهند که سیاست جنایی اسلامی توانایی انطباق با ارزش‌های جهانی حقوق بشر و کارآمدی اجتماعی را دارد، بی‌آنکه از اصالت کرامت و اصلاح نفوس در شریعت فاصله گیرد (Otrishi, 2014).

موانع فقهی و نظری

موانع فقهی و نظری اجرای سیاست جنایی مشارکتی در جوامع اسلامی، بیشتر ناشی از برداشت‌های سنتی از مفهوم مجازات و حدود مشارکت مردم در اجرای عدالت است. نخست، غلبه تفسیر تبعیدی از نصوص کیفری، موجب محدود شدن میدان اجتهاد در حوزه تدابیر اصلاحی و جایگزین‌ها می‌شود. دوم، نگرش صوری به اجرای حدود و قصاص، گاهی مانع از تأمل در فلسفه مقاصد شریعت و اصل رحمت به عنوان زیرساخت عدالت اسلامی می‌گردد. سوم، عدم تفکیک میان قلمرو حکومت شرعی و سیاست عمومی فقه، باعث می‌شود مشارکت جامعه در تصمیم‌سازی کیفری به حد مشورت غیرالزامی تنزل یابد. چهارم، ضعف نظری در پیوند دادن اصول فقهی مانند مصلحت، توبه و نفی ضرر با مفهوم عدالت ترمیمی، زمینه توسعه اجتهاد اجتماعی را محدود می‌سازد. پنجم، نبود نظریه منسجم درباره «عدالت مشارکتی» در منابع کلاسیک فقهی، موجب وابستگی فکری به الگوهای غربی بدون بومی‌سازی منسجم شده است. ششم، اختلاف دیدگاه میان مکاتب فقهی درباره حدود اختیار حاکم در تعدیل مجازات‌ها، مانع وحدت رویه در سیاست جنایی اسلامی است. هفتم، غفلت از ظرفیت فقه الاجتماع و فقه المقاصد در بازتفسیر مفاهیمی مانند تعاون و شفاعت، اجرای سیاست‌های شبکه‌ای عدالت را کند کرده است. هشتم، فقدان نظریه جامع درباره نسبت بین حقایق و حق الناس در مجازات‌های اصلاحی، مانع مشارکت قربانی و جامعه در فرایند ترمیم می‌شود. نهم، نگاه صرف حقوقی به جرم و غفلت از بعد عرفی، فرهنگی و تربیتی آن، عدالت را به حوزه انتقام محدود می‌کند. دهم، رفع این موانع نیازمند بازخوانی اجتهادی پویا بر مبنای مقاصد شریعت و قواعد اعتماد اجتماعی است تا فقه کیفری از حالت تنبیهی به نظام اصلاحی و مشارکتی ارتقا یابد (Baghi & Mousavi, 2017).

۳-۱-۱- تفاوت دیدگاه‌های مذاهب اسلامی درباره آزادی

محکومان و شروط اصلاح

تفاوت دیدگاه‌های مذاهب اسلامی درباره آزادی محکومان و شروط اصلاح، نه صرفاً فقهی، بلکه بازتابی از فلسفه عدالت در هر مکتب است. در فقه حنفی، اصل بر ترجیح مصلحت عمومی بر اجرای صرف مجازات است و آزادی محکوم پس از احراز «زوال خطر و تحقق توبه» مجاز دانسته می‌شود. حنفیان توبه را قرینه اصلاح درونی می‌دانند که باید با رفتار اجتماعی سنجیده شود. آنان قاضی را مکلف می‌دانند که هنگام تشخیص اصلاح، از شهادت افراد معتمد و نشانه‌های رفتار اجتماعی بهره گیرد. رویکرد مالکی بر «صلاح ظاهر» تمرکز دارد؛ امام مالک می‌گوید اگر اثر اصلاح در ظاهر فرد آشکار شود، ولو علم به نیت کامل وجود نداشته باشد، آزادی جایز است. در این دیدگاه، رفتار اجتماعی شاخص تشخیص صداقت توبه تلقی می‌شود و نقش جامعه در قضاوت تقویت می‌گردد (Al-Tahawi, 2020). فقه شافعی در عوض، بر تقدم حق الناس بر حق الله تأکید دارد؛ یعنی جبران خسارت و رضایت بزه‌دیده مقدم بر هرگونه عفو یا تخفیف است. نزد شافعیان، آزادی محکوم بدون بازسازی اعتماد قربانی و جامعه جایز نیست. آنان عدالت را رابطه‌ای سه‌جانبه میان خدا، بزه‌دیده و بزه‌کار می‌دانند که هر ضلع باید ترمیم شود. در فقه حنبلی، رویکرد سخت‌گیرانه‌تر است؛ زیرا حفظ هیبت شریعت اهمیت دارد. شرط آزادی در این مکتب تحقق کامل توبه است، نه صرف تغییر رفتاری؛ بنابراین توبه باید علنی، مستمر و مبتنی بر قضاوت شرعی باشد. حنبلیان از تعلیق یا آزادی مشروط کمتر استفاده می‌کنند، مگر در جرائم تعزیری که حاکم مصلحت عمومی را بر اجرای مجازات مقدم بدانند. در مقابل، امامیه با نگاهی مقاصدی‌تر عمل می‌کند. در این مذهب، توبه حقیقی اگر همراه با اصلاح اجتماعی و جبران ظلم باشد، مجازات می‌تواند تبدیل، تقلیل یا حتی ساقط شود. فقه امامیه جایگاه والایی برای «سلطه حاکم شرع بر مصالح عمومی»

قائل است و اجازه می‌دهد به جای مجازات، رأی باز یا تدابیر اصلاحی چون خدمت عمومی یا مشارکت اجتماعی جایگزین گردد. یکی از محورهای تفاوت میان مکاتب، میزان اعتماد به تشخیص قاضی در ارزیابی اصلاح است؛ حنفیان و مالکیان قاضی را نماینده جامعه می‌دانند، در حالی که شافعیان و حنبلیان نقش قاضی را مجری نص می‌شمارند (Azami Chaharborj, 2013). امامیه دیدگاهی تلفیقی دارد و قاضی را مأمور تحقق عدالت مقاصدی می‌داند، نه صرف مجری نص. تفاوت دیگر در نوع ارتباط میان توبه و اصلاح است: در فقه اهل سنت، توبه منشأ فرضی تغییر نیت است، اما در امامیه، اصلاح اجتماعی معیار واقع‌گرایانه برای سنجش توبه تلقی می‌شود. همین تمایز فقهی، امکان سازگاری بیشتر امامیه با سیاست جنایی مشارکتی را فراهم کرده است. در مکاتب اهل سنت، جرم عموماً رابطه فردی با خدا تلقی می‌شود و لذا جنبه اجتماعی اصلاح کم‌رنگ‌تر است، اما در امامیه، جرم تعرض به ساختار عدالت اجتماعی است و احیای آن مستلزم مشارکت جمعی و بازسازی اعتماد عمومی می‌باشد. مالکیه از این جهت نزدیک‌تر به امامیه‌اند؛ زیرا اصلاح را با مفهوم «اصلاح ذات‌البین» پیوند می‌دهند و رضایت اجتماعی را شرط آزادی محکوم می‌شمارند. تفاوت دیگر در منبع مشروعیت اصلاح است: در فقه حنفی و مالکی، مشروعیت آزادی از مصلحت عمومی ناشی می‌شود؛ در امامیه، از مقاصد خمس؛ و در حنبلی و شافعی، بر پایه نص و رضایت بزه‌دیده. در نتیجه، حنفیان و امامیه با نظریه عدالت ترمیمی هم‌سو ترند؛ زیرا توبه را مبدأ بازسازی اجتماعی می‌دانند، نه پایان پرونده کیفری. درباره آزادی مشروط، بیشتر مذاهب طالب وجود دوره مراقبه پس از توبه‌اند؛ تنها امامیه است که امکان اجرای رأی باز را در صورت تضمین اصلاح عملی می‌پذیرد. در زمینه شروط اصلاح، مذاهب در سه محور اشتراک دارند: توبه واقعی، جبران ضرر و تضمین امنیت اجتماعی؛ اما در تعیین مصادیق اختلاف دارند. حنفیان اصلاح را با رفتار عمومی می‌سنجند،

مالکیان با شهادت و رضایت اجتماعی، شافعیان با جبران مادی، و امامیه با ترکیب معنوی و اجتماعی توبه. در بُعد نظری، حنبلیه توبه را عمل قلبی دانسته‌اند، نه قرارداد اجتماعی؛ از این رو آزادی محکوم را به ادله شرعی خاص محدود می‌کند (Rostami, 2015). در مقابل، مالکیه و امامیه توبه را فرایند اجتماعی و تربیتی می‌دانند که باید در حس اعتماد عمومی منعکس شود. در تحلیل کلان، تفاوت رویکردها ریشه در نسبت هر مذهب با حکمرانی دارد: مکاتب اهل سنت عموماً دولت را مجری امر الهی می‌دانند، در حالی که امامیه دولت را تنظیم‌گر مصلحت مکلفان بر اساس عدالت و رحمت می‌بیند. در نهایت، حضور عناصر تربیتی، اجتماعی و مقاصدی در امامیه و مالکیه نشان می‌دهد که ظرفیت فقه اسلامی برای سیاست جنایی مشارکتی درون‌زا و قابل توسعه است. این ظرفیت بر پایه اصل اصلاح نفس، اعتماد اجتماعی و بازسازی عاطفه عدالت بنا می‌شود. جمع‌بندی آنکه میان مذاهب اسلامی، وحدت در اصل «اصلاح مقدم بر مجازات» وجود دارد، اما اختلاف در ابزار و شرایط آن می‌تواند الگوی متکامل سیاست جنایی اسلامی را شکل دهد: الگویی که از مجازات عبور کرده و به سوی تربیت، مشارکت و کرامت انسان حرکت می‌کند (Zarei, Kamalieh, 2020).

چالش مرز میان توبه فردی و مجازات اجتماعی

چالش مرز میان توبه فردی و مجازات اجتماعی در فقه اسلامی، ریشه در دو نگاه بنیادین به عدالت دارد؛ یکی اخلاقی و درونی، دیگری عمومی و نهادی. در نگاه نخست، توبه ماهیتی روحی و شخصی دارد که میان فرد و خالق او برقرار می‌شود و به بازسازی اخلاقی درون انسان می‌انجامد. اما در وجه دوم، مجازات از آن رو وضع شده که نظم اجتماعی و اعتماد عمومی را حفظ کند و صرف اصلاح درونی بدون ترمیم آثار بیرونی جرم کافی نیست. این تنش میان دو سطح، نقطه بنیادین چالش در فقه کیفری و سیاست جنایی است. فقهای کلاسیک کوشیده‌اند با تمایز میان «حق‌الله» و

متمرکزند نه اصلاح؛ زیرا بازگشت اجتماعی محکومان هزینه‌بر و بی‌پاداش رسمی است. هشتم، نهادهای دینی و مدنی در عمل نقش مؤثر ندارند و جایگاه آنها در سیاست کیفری تعریف نشده است. نهم، فقدان برنامه آموزش ضمن خدمت برای قضات و ضابطان مانع از درونی‌شدن فلسفه عدالت ترمیمی می‌شود. دهم، فقدان سیاست کلان هماهنگ میان دولت، قوه قضاییه و جامعه مدنی سبب شده عدالت مشارکتی به طرحی پراکنده بدل شود و از حد نظری به اجرا نرسد (Jafarpisheh Fard, 2018).

ضعف قوانین اجرایی و عدم هماهنگی میان قوه قضاییه و نهادهای مدنی

نخستین مانع، نبود نظام قانونی منسجم برای اجرای سیاست‌های مشارکتی است؛ زیرا قوانین موجود غالباً برای کنترل و مجازات طراحی شده‌اند، نه اصلاح و اجتماع‌پذیری محکومان. در بسیاری از نظام‌های حقوقی اسلامی، قواعد آیین دادرسی هنوز نگاه تنبیهی دارند و فضا برای میانجی‌گری و حبس جایگزین محدود است. قانون رأی باز یا تعلیق کیفری، در غیاب زیرساخت‌های هماهنگ میان دادگاه، زندان و نهادهای اجتماعی عملاً بلااجرا می‌ماند. دوم آنکه، قوه قضاییه از حیث سازمانی مأمور اجرای عدالت رسمی است و نقش جامعه مدنی را عمدتاً مشورتی و حاشیه‌ای تلقی می‌کند؛ این نگرش تمرکزگرایانه مانع مشارکت واقعی می‌شود. سوم، اشتراک داده‌ها و اطلاعات میان دستگاه قضایی و نهادهای حمایتی محدود است؛ در نتیجه ارزیابی رفتار اجتماعی محکوم ممکن نیست. چهارم، نبود آیین‌نامه اجرایی جامع برای سیاست جنایی مشارکتی موجب تفسیرهای پراکنده و تضاد رویه بین قضات می‌شود (Hashemi & Hamrahi, 2024). پنجم، نظام حقوقی از نظر نهادی در وضع و کنترل مجازات‌ها فعال است، اما در مرحله پس از صدور حکم، یعنی بازسازی اجتماعی، مغفول است؛ این خلاء نهادی عدالت ترمیمی را عقیم می‌گذارد. ششم، مشکلات بودجه‌ای دستگاه قضایی و فقدان ردیف قانونی برای

«حق الناس» این مرز را تعریف کنند، اما در زمانه جدید که جرم مفهومی اجتماعی‌تر یافته، تفکیک سستی دیگر کفایت نمی‌کند. در حقوق اسلامی، توبه می‌تواند مانع اجرای حد شود، مشروط به آنکه جرم در مرحله اثبات نباشد؛ ولی همین استثنا نشان می‌دهد که توبه، قدرت بازسازی عدالت ظاهری را ندارد، مگر در شرایط خاص. وقتی جرم آشکارا نظم عمومی را مختل کرده باشد، توبه نمی‌تواند نظم ازدست‌رفته را بازگرداند، مگر از طریق فرایند جبران، اصلاح و اعتمادسازی اجتماعی. این همان نقطه‌ای است که عدالت ترمیمی به فقه کیفری اسلامی نزدیک می‌شود؛ یعنی توبه باید از حالت شخصی به سازوکار اجتماعی تبدیل گردد. در این رویکرد، توبه نه پایان مجازات، بلکه آغاز فرایند بازسازی رابطه‌ای سه‌جانبه است: میان بزه‌کار، بزه‌دیده و جامعه. تفاوت دیدگاه‌ها در میان مذاهب اسلامی نیز بازتاب همین مرز است (Faraji, 2023).

موانع اجرایی و نهادی

موانع اجرایی و نهادی سیاست جنایی مشارکتی در جوامع اسلامی، درگیر چند سطح از ضعف ساختاری، فرهنگی و مدیریتی است. نخست، تمرکز قدرت کیفری در قوه قضاییه و نبود سازوکار رسمی برای مشارکت نهادهای اجتماعی، مانع توزیع وظیفه اصلاح می‌شود. دوم، قوانین آیین دادرسی غالباً سخت و فاقد انعطاف‌اند و جای اندکی برای میانجی‌گری، داوری مردمی و رأی باز باقی می‌گذارند. سوم، بروکراسی سنگین دستگاه عدالت، فرایندهای اصلاحی را طولانی و بی‌اثر می‌سازد. چهارم، نبود نظام داده و ارزیابی عملکرد در حوزه عدالت اجتماعی موجب می‌شود نتایج تدابیر مشارکتی قابل سنجش نباشد. پنجم، کمبود نیروهای تخصصی در مددکاری، روان‌شناسی و میانجی‌گری، اجرای اصلاحات را به سطح نمادین محدود می‌سازد. ششم، تضاد منافع میان دادگاه‌ها و نهادهای حمایتی، همکاری بین‌سازمانی را تضعیف می‌کند. هفتم، قوانین بودجه‌ای و ساختار مالی، اغلب بر مجازات

اجرای احکام رأی باز هستند و این محدودیت مانع کنترل مردمی می‌شود. بیستم، بدون اصلاح ساختار قانون‌گذاری و تعریف همکاری سازمانی میان قوه قضاییه و جامعه مدنی، عدالت مشارکتی در سطح شعار باقی می‌ماند و به گردش نهادی نمی‌رسد (Sobhani, 2016).

مشکلات فرهنگی در پذیرش مجرمان نیمه‌آزاد در جامعه

چالش دوم فرهنگی است و ریشه در نگرش عمومی به مجرم دارد، نه در نص قانون. در جوامع اسلامی، گرچه شریعت بر عفو و توبه تأکید دارد، اما فرهنگ اجتماعی هنوز مجرم را منبع تهدید می‌بیند، نه موضوع اصلاح. نخست، ذهنیت تاریخی جامعه از زندان به عنوان ابزار طهارت اجتماعی، باعث انزوا و طرد مجرمان می‌شود. دوم، خانواده‌ها اغلب از بازگشت عضو خطاکار هراس دارند و امکان بازپذیری روانی را از دست می‌دهند. سوم، رسانه‌ها با تأکید بر جنبه جنایی و نه تربیتی جرم، تصویر عمومی منفی از محکومان نیمه‌آزاد ایجاد می‌کنند. چهارم، در بسیاری از جوامع، اشتغال و کارآفرینی اجتماعی برای افراد دارای سابقه کیفری ممنوع یا سخت‌دسترس است. پنجم، روابط اجتماعی مبتنی بر آبرو و حیثیت در فرهنگ اسلامی، پذیرش اجتماعی دوباره را دشوار می‌کند (Haghi, 2019). ششم، نبود آموزش عمومی درباره عدالت ترمیمی و فایده رأی باز موجب بدبینی مردم به این سیاست می‌شود. هفتم، گروه‌های محافظه‌کار حقوقی، آزادی محکومان را ضعف نظم تلقی می‌کنند. هشتم، در سطح محلی، مساجد و نهادهای دینی گاه از بیم واکنش اجتماعی از حمایت مستقیم از محکومان نیمه‌آزاد اجتناب می‌کنند. نهم، نظام آموزشی نیز در تربیت فرهنگی مردم نسبت به مفهوم توبه اجتماعی نقشی ندارد. دهم، جامعه اغلب میان توبه دینی و آزادی حقوقی تفاوت قائل نمی‌شود؛ این انحراف مفهومی مانع اعتماد می‌شود. یازدهم، فضای رقابت اقتصادی و ترس از بی‌اعتمادی کاری، کارفرمایان را از پذیرش مجرمان اصلاح‌شده باز می‌دارد. دوازدهم، فقدان کمپین‌های

برنامه‌های اصلاحی، اجرای تصمیمات مشارکتی را به اراده‌ی مدیران محلی وابسته می‌سازد. هفتم، ساختارهای حقوقی کشورها غالباً فاقد آیین هماهنگی میان وزارت دادگستری، وزارت کشور و نهادهای مدنی‌اند؛ در نتیجه سیاست واحدی شکل نمی‌گیرد. هشتم، بسیاری از قضات به دلیل سنگینی بار پرونده و نبود دستورالعمل روشن، از صدور حکم رأی باز خودداری می‌کنند. نهم، عدم پذیرش یافته‌های جرم‌شناسی جدید در نظام قانون‌گذاری باعث می‌شود نگرش اصلاحی در قوانین تثبیت نشود (Salahi, 2016). دهم، قوه قضاییه به لحاظ حقوقی استقلال دارد، اما در حوزه اجرا وابسته به دولت است؛ این دوگانگی سیاسی مانع جریان پیوسته‌ی عدالت ترمیمی می‌شود. یازدهم، همکاری بین‌نهادی در سطح محلی تقریباً به روابط شخصی محدود است؛ هنوز نظام رسمی مشارکت یا کمیته‌های چندنهادی وجود ندارد. دوازدهم، نبود دستورالعمل رفتار با مجرمان نیمه‌آزاد موجب تناقض میان مدیران زندان و مسئولان اجرایی رأی باز می‌شود. سیزدهم، در بسیاری از جوامع اسلامی، قانون‌گذار الزام به حضور نهادهای مردمی در فرایند تصمیم‌گیری کیفری را پیش‌بینی نکرده است. چهاردهم، ضعف در تدوین آیین اجرایی روشن، سبب استفاده محدود از ظرفیت ماده‌های قانونی مربوط به عفو مشروط، آزادی اولیه یا کار عام‌المنفعه می‌شود. پانزدهم، فقدان نظام نظارت بر اجرای این سیاست‌ها، امکان سوءاستفاده یا تفسیر شخصی از مفاد قانون را بالا می‌برد. شانزدهم، کمبود مشاوران فقهی در تدوین آیین‌نامه‌های اجرای کیفری، پیوند میان شریعت و قانون را تضعیف کرده است (Sobhani, 2016). هفدهم، به دلیل نبود تعاریف یکسان از «اصلاح»، «بازگشت اجتماعی» و «اعتماد نهادی»، اجرای سیاست‌ها به برداشت سلیقه‌ای مدیران بستگی دارد. هجدهم، فقدان هماهنگی بین سطوح ملی و محلی، یعنی دادگاه‌ها و شوراهای اجتماعی، اجرای تصمیمات را کند و متناقض می‌سازد. نوزدهم، نهادهای مدنی غالباً فاقد اختیارات رسمی برای نظارت بر

رسانه‌ای ملی برای آشنایی مردم با فواید رأی باز و بازگشت اجتماعی، چهره منفی محکومان را تثبیت کرده است (Khakpour, 2009). سیزدهم، نظام حمایتی دینی که باید بر اصل «التائب من الذنب کمن لا ذنب له» استوار باشد، در اجرا ضعیف عمل می‌کند. چهاردهم، نبود روشن‌سازی عمومی درباره شرط‌های دقیق رأی باز، یعنی توبه، جبران و نظارت، موجب ترس و مقاومت اجتماعی شده است. پانزدهم، فرهنگ خانواده‌محور و حیثیتی موجب می‌شود حتی اعضای خانواده مجرم از پذیرش او پرهیز کنند. شانزدهم، فقدان نقش فعال نهادهای مذهبی در بازسازی معنوی و اجتماعی زندانیان، اعتماد عمومی را تضعیف کرده است. هفدهم، جامعه به دلیل ضعف آموزش اخلاقی، میان «اصلاح» و «فرار از مجازات» تفاوت روشنی نمی‌بیند. هجدهم، نبود تعامل میان مراکز اصلاح و جوامع محلی باعث می‌شود مجرمان نیمه‌آزاد از شبکه اجتماعی لازم برای ادغام مجدد محروم بمانند. نوزدهم، ترس عمومی از تکرار جرم موجب می‌شود استقبال از طرح‌های نیمه‌آزادی اجتماعی پایین باشد. بیستم، بدون تغییر فرهنگی مبتنی بر آموزه‌های رحمت، کرامت و اعتماد، هیچ سیاست رأی باز نمی‌تواند به نتایج واقعی اصلاح و اجتماعی شدن منجر شود (Hosseinzadeh & et al., 2017).

فقدان نظام ارزیابی اثربخشی مدل رأی باز

سومین مانع، فقدان سازوکار علمی برای ارزیابی نتایج اجرای رأی باز است. نخست، در بسیاری از کشورها داده‌های معتبر درباره نرخ بازگشت به جرم یا میزان اصلاح محکومان وجود ندارد. دوم، دستگاه‌های قضایی معمولاً آمار را محرمانه نگاه می‌دارند و پژوهش‌های مستقل انجام نمی‌شود. سوم، نبود شاخص‌های استاندارد برای سنجش اصلاح معنوی، اجتماعی و اقتصادی محکومان، مانع تحلیل علمی بازده این سیاست است. چهارم، ارزیابی موفقیت رأی باز نیازمند شاخص اعتماد اجتماعی است، اما چنین ابزار اندازه‌گیری در نظام حقوقی وجود ندارد. پنجم،

ساختار مدیریتی زندان‌ها بیشتر برای کنترل طراحی شده تا برای پژوهش و داده‌سازی. ششم، فقدان همکاری میان دانشگاه‌ها، مراکز جرم‌شناسی و دستگاه قضایی، ارزیابی علمی را دشوار کرده است (Haji Dehabadi, 2017). هفتم، اشتراک‌گذاری داده میان نهادها به دلیل دغدغه‌های امنیتی محدود است. هشتم، کمبود بودجه پژوهشی مانع مطالعات میدانی بر محکومان رأی باز می‌شود. نهم، نبود نرم‌افزارهای پایش و رصد بازگشت اجتماعی سبب ارزیابی ذهنی و غیرمستند مدیران می‌گردد. دهم، شاخص‌های فعلی بیشتر بر کمیت تمرکز دارند، یعنی تعداد آزادشدگان، نه کیفیت تغییر رفتار. یازدهم، ارزیابی‌های موجود فاقد مبنای فقهی‌اند و نمی‌توانند رابطه میان توبه و اعتماد را بسنجند. دوازدهم، برخی مدیران از ترس آسیب حیثیتی از انتشار ضعف‌ها یا شکست‌ها خودداری می‌کنند. سیزدهم، نبود مرکز ملی سیاست جنایی مشارکتی موجب پراکندگی داده‌ها و تکرار خطاهای تصمیم‌گیری شده است. چهاردهم، نبود تعریف دقیق از «اثربخشی اصلاح» مانع جمع‌بندی سیاستی می‌شود؛ گاه کاهش جمعیت زندان به غلط معادل موفقیت تلقی می‌گردد (Ebrahimi & Rajabi, 2015). پانزدهم، ارزیابی رأی باز نیازمند مدل تحلیلی چندسطحی، یعنی رفتاری، نهادی و فرهنگی، است که در نظام موجود پیش‌بینی نشده است. شانزدهم، نبود پیوند میان پژوهشگران و مدیران اجرای رأی باز سبب گسست دانش و تصمیم‌گیری می‌شود. هفدهم، ضعف نظام پاداش و تشویق برای نهادهای موفق در اجرای رأی باز انگیزه‌ی عملکردی را کاهش داده است. هجدهم، نبود دیدگاه مقاصدی در طراحی شاخص‌ها مانع فهم بعد اخلاقی و کرامتی اصلاح می‌شود. نوزدهم، فقدان سازوکار بازخورد از محکومان و خانواده‌هایشان موجب از دست رفتن داده‌های انسانی حیاتی در ارزیابی می‌شود. بیستم، تا زمانی که نظام ارزیابی رأی باز در چارچوب فقه مقاصدی و شاخص‌های اعتماد نهادی نوسازی نشود، سیاست مشارکتی در

تقویت رویکردهای اصلاحی در نظام عدالت کیفری به شمار می‌رود. عفو در بسیاری از موارد به‌عنوان ابزاری برای کاهش شدت مجازات یا فراهم‌سازی امکان بازگشت فرد به جامعه مورد توجه قرار گرفته است. همچنین نهادهایی همچون آزادی مشروط و تخفیف مجازات‌ها در قوانین کیفری برخی کشورهای اسلامی نشان‌دهنده پذیرش تدابیری است که به نوعی با اهداف و کارکردهای رأی باز هم‌خوانی دارند. این موضوع بیانگر آن است که نظام‌های حقوقی اسلامی نیز در عمل به سمت استفاده از رویکردهای اصلاحی در اجرای مجازات‌ها حرکت کرده‌اند.

از سوی دیگر، مفهوم اصلاح ذات‌البین در آموزه‌های اسلامی نشان می‌دهد که مشارکت جامعه در حل و فصل تعارضات و اصلاح روابط اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این مفهوم می‌تواند مبنای نظری مناسبی برای تقویت رویکرد مشارکتی در اجرای مجازات‌ها فراهم آورد. در چارچوب سیاست جنایی مشارکتی، نقش نهادهای اجتماعی و مدنی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در جوامع اسلامی ظرفیت‌های قابل توجهی برای مشارکت این نهادها در فرایند اصلاح بزهکاران وجود دارد. نهادهای دینی مانند مساجد و روحانیون محلی می‌توانند در ایجاد زمینه‌های اخلاقی و فرهنگی برای اصلاح بزهکاران نقش مؤثری ایفا کنند. این نهادها به دلیل ارتباط نزدیک با جامعه، توانایی بیشتری در هدایت و حمایت از افراد در مسیر اصلاح دارند. علاوه بر نهادهای دینی، شوراهای محلی و سازمان‌های مردم‌نهاد نیز می‌توانند در نظارت اجتماعی و حمایت از محکومان نیمه‌آزاد نقش مهمی ایفا کنند. حضور این نهادها می‌تواند به افزایش اعتماد اجتماعی نسبت به فرایند اجرای مجازات‌ها کمک کند. استفاده از ظرفیت‌های اجتماعی در اجرای مجازات‌ها همچنین می‌تواند موجب کاهش فشار بر نظام زندان‌ها و کاهش جمعیت کیفری شود. این امر یکی از اهداف مهم سیاست‌های نوین کیفری در بسیاری از کشورها به شمار می‌رود.

مرحله اجرا به جای اصلاح، به تکرار آزمون‌های بی‌نتیجه تبدیل خواهد شد (Khani Giyashi & et al., 2018).

نتیجه‌گیری

تحولات معاصر در حوزه عدالت کیفری نشان می‌دهد که رویکردهای صرفاً کیفری و مبتنی بر مجازات‌های سخت‌گیرانه، به‌ویژه حبس، همواره نتوانسته‌اند به‌طور کامل اهداف اصلاحی و پیشگیرانه نظام عدالت کیفری را تحقق بخشند. در همین راستا، توجه به سازوکارهای نوین و انعطاف‌پذیر در اجرای مجازات‌ها به یکی از موضوعات مهم در سیاست‌گذاری کیفری تبدیل شده است. سیاست جنایی مشارکتی نیز در همین چارچوب تلاش می‌کند با جلب مشارکت جامعه و نهادهای اجتماعی، زمینه‌های اصلاح بزهکاران و کاهش آسیب‌های ناشی از مجازات‌های سنتی را فراهم آورد. در این میان، نهاد «رأی باز» می‌تواند به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم در تحقق اهداف سیاست جنایی مشارکتی مورد توجه قرار گیرد. این سازوکار با ایجاد نوعی تعادل میان اجرای مجازات و فراهم‌سازی فرصت‌های اصلاح و بازاجتماعی‌شدن محکومان، می‌تواند به کاهش آثار منفی زندان و افزایش کارآمدی نظام عدالت کیفری کمک کند.

بررسی مبانی فقهی و حقوقی رأی باز در نظام حقوقی اسلامی نشان می‌دهد که آموزه‌های اسلامی ظرفیت‌های قابل توجهی برای پذیرش چنین سازوکارهایی دارند. در واقع، بسیاری از اصول و مفاهیم موجود در فقه اسلامی بر ضرورت اصلاح فرد و بازگشت او به جامعه تأکید دارند. یکی از مهم‌ترین اصول مورد توجه در حقوق اسلامی، اصل عدالت است که نه تنها اجرای مجازات را ضروری می‌داند، بلکه بر تناسب میان جرم و مجازات و توجه به آثار اجتماعی مجازات‌ها نیز تأکید دارد. از این منظر، سازوکارهایی که بتوانند ضمن حفظ عدالت کیفری، زمینه اصلاح مجرم را فراهم کنند، با روح تعالیم اسلامی سازگاری بیشتری خواهند داشت. مفهوم عفو در فقه اسلامی نیز یکی از ظرفیت‌های مهم در جهت

با وجود ظرفیت‌های موجود، اجرای سازوکار رأی باز با چالش‌هایی نیز مواجه است که توجه به آنها برای طراحی یک نظام کارآمد ضروری است. برخی از این چالش‌ها به حوزه مبانی فقهی و نظری مربوط می‌شوند.

یکی از مهم‌ترین چالش‌های فقهی در این زمینه، اختلاف دیدگاه‌ها درباره میزان و حدود آزادی محکومان در دوره اجرای مجازات است. این اختلاف نظرها می‌تواند در نحوه پذیرش یا تفسیر سازوکارهایی مانند رأی باز تأثیرگذار باشد. همچنین مسئله توبه در فقه اسلامی و نقش آن در کاهش یا تغییر مجازات‌ها از دیگر موضوعاتی است که می‌تواند در تحلیل جایگاه رأی باز مورد توجه قرار گیرد. تعیین مرز میان توبه فردی و مسئولیت اجتماعی در قبال جرم، از جمله مسائل مهم در این زمینه است. در کنار چالش‌های نظری، مشکلات اجرایی نیز می‌تواند مانعی برای تحقق کامل این سازوکار باشد. نبود چارچوب‌های قانونی دقیق و عدم هماهنگی میان نهادهای مختلف، از جمله مهم‌ترین موانع اجرایی به شمار می‌روند. علاوه بر این، اجرای موفق رأی باز مستلزم وجود سازوکارهای نظارتی مؤثر است. بدون نظارت مناسب، امکان سوءاستفاده از این سازوکار یا کاهش اعتماد عمومی نسبت به آن وجود خواهد داشت.

چالش‌های فرهنگی نیز از دیگر موانع پیش روی اجرای این رویکرد محسوب می‌شوند. در برخی جوامع ممکن است

policy has emerged as a forward-looking framework that emphasizes the involvement of society, civil institutions, and community-based structures in both the implementation of punishments and the reintegration of offenders. Within this framework, the concept of "open sentencing" represents a flexible and reform-oriented mechanism that allows offenders to serve part of their sentence outside prison under controlled conditions. This model reflects a broader epistemological shift in criminal justice theory, whereby punishment is reconceptualized not as an end

نگرش‌های منفی نسبت به پذیرش محکومان نیمه‌آزاد وجود داشته باشد که این مسئله می‌تواند مانع مشارکت فعال جامعه در فرایند اصلاح بزهکاران شود. با این حال، تجربه‌های عملی در برخی کشورها نشان می‌دهد که با تقویت چارچوب‌های قانونی، آموزش عمومی و ایجاد سازوکارهای نظارتی مناسب می‌توان این چالش‌ها را تا حد زیادی مدیریت کرد. این تجربه‌ها می‌تواند برای نظام‌های حقوقی اسلامی نیز قابل استفاده باشد. در مجموع، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که رأی باز می‌تواند به عنوان یکی از ابزارهای مؤثر در تحقق سیاست جنایی مشارکتی در نظام حقوقی اسلامی مورد توجه قرار گیرد. مبانی فقهی و حقوقی موجود در آموزه‌های اسلامی نیز زمینه‌های نظری مناسبی برای پذیرش این سازوکار فراهم می‌کنند. بر این اساس، تقویت بسترهای تقنینی، توسعه سازوکارهای نظارت اجتماعی و بهره‌گیری از ظرفیت نهادهای دینی و مدنی می‌تواند به کارآمدی بیشتر رأی باز در اجرای احکام کیفری کمک کند. چنین رویکردی می‌تواند ضمن حفظ اهداف عدالت کیفری، زمینه‌های اصلاح بزهکاران و تقویت مشارکت اجتماعی در نظام عدالت کیفری را فراهم آورد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The transformation of contemporary criminal justice systems over recent decades has been marked by a gradual shift away from purely punitive paradigms toward more rehabilitative, participatory, and socially embedded models of justice. Traditional approaches, largely grounded in retribution and the extensive use of custodial sentences, have increasingly been criticized for their limited effectiveness in reducing recidivism and for their significant social and economic costs. In response, participatory criminal

in itself but as a means to achieve social reintegration, restoration of harm, and strengthening of social cohesion. In Islamic legal thought, this transition is not entirely novel; rather, it resonates with longstanding jurisprudential principles that prioritize justice, mercy, and social responsibility. The intellectual foundations of participatory criminal policy can thus be meaningfully aligned with Islamic jurisprudence, particularly through concepts such as social solidarity, public interest, and the ethical imperative to reform individuals rather than merely punish them (Emadzadeh, 2021; Faraji, 2023; Rostami, 2015).

The jurisprudential legitimacy of open sentencing in Islamic law can primarily be located within the flexible domain of ta'zir punishments, which, unlike fixed punishments such as hudud and qisas, are inherently discretionary and oriented toward achieving public welfare and offender reform. This flexibility enables the adaptation of modern corrective mechanisms, including conditional release, semi-liberty systems, and community-based sanctions, provided that they serve the overarching objectives of justice and social order. From this perspective, open sentencing is not an external or imposed innovation but rather an extension of Islamic legal rationality that accommodates evolving social needs while remaining faithful to normative principles. Furthermore, the concept of collective responsibility embedded in Islamic teachings reinforces the participatory dimension of criminal justice by assigning a role to society in supervising, supporting, and facilitating the reintegration of offenders. This aligns closely with the maqasid al-shari'a, particularly the preservation of life, dignity, and social harmony. The integration of open sentencing within this framework underscores its compatibility with Islamic legal philosophy, as it operationalizes mercy and reform without

undermining accountability. Consequently, the jurisprudential discourse surrounding open sentencing reveals a dynamic interplay between traditional legal doctrines and contemporary policy innovations, demonstrating the capacity of Islamic law to accommodate progressive penal strategies (Al-Tahawi, 2020; Najafi Abrandabadi, 2018; Zarei Kamalieh, 2020).

From a doctrinal standpoint, open sentencing can also be analytically connected to several core Islamic legal concepts, including pardon ('afw), repentance (tawbah), reconciliation (islah dhat al-bayn), and conditional mitigation of punishment. These concepts collectively reflect a rehabilitative ethos that prioritizes moral transformation and social restoration over mere retribution. The principle of pardon, for instance, is not limited to the discretionary forgiveness of punishment but is embedded within a broader moral framework that seeks to restore the offender's dignity and reintegrate them into society. Similarly, repentance is conceptualized not only as an internal spiritual act but also as a socially observable process that can justify leniency in the execution of punishment. Open sentencing operationalizes these principles by creating a structured environment in which offenders can demonstrate behavioral change while maintaining social ties and fulfilling economic responsibilities. In this sense, it functions as a form of conditional mercy that is contingent upon evidence of reform and compliance with legal and social norms. Moreover, its relationship with institutions such as conditional release further highlights its role as an intermediate mechanism within a graduated system of punishment, bridging the gap between incarceration and full reintegration. This layered approach to punishment reflects a sophisticated understanding of human behavior and social dynamics, one that is deeply rooted in Islamic

jurisprudential reasoning (Ebrahimi & Rajabi, 2015; Haji Dehabadi, 2017; Momen, 2018).

The successful implementation of open sentencing within a participatory criminal policy framework depends significantly on the active involvement of social, religious, and civil institutions. In Islamic societies, these institutions possess considerable normative authority and social capital, which can be mobilized to support offender rehabilitation and community-based supervision. Mosques, local councils, non-governmental organizations, and community leaders can play a pivotal role in facilitating employment opportunities, providing moral guidance, and monitoring compliance with sentencing conditions. This decentralized model of supervision reduces the burden on formal judicial institutions while enhancing the legitimacy and effectiveness of the criminal justice system. Additionally, it fosters a sense of collective responsibility and strengthens social cohesion by transforming punishment into a shared societal endeavor. The integration of community-based actors into the penal process also reflects the Islamic principle of enjoining good and forbidding wrongdoing, thereby reinforcing the moral dimension of justice. However, this participatory model requires robust institutional coordination, clear legal frameworks, and cultural readiness to ensure its effectiveness. Without these prerequisites, the potential benefits of open sentencing may be undermined by inconsistencies in implementation and limited societal engagement (Gholami, 2011; Khakpour, 2009; Rezaei & Shakeri, 2018).

Despite its theoretical and practical potential, the adoption of open sentencing in Islamic legal systems faces several significant challenges, particularly in the domains of jurisprudence, culture, and institutional capacity. From a jurisprudential perspective, اختلاف interpretations regarding the extent of

judicial discretion and the conditions for granting conditional freedoms can create uncertainty and hinder uniform application. Some traditional approaches emphasize strict adherence to textual interpretations, thereby limiting the scope for innovative penal measures, while others adopt a more purposive methodology that allows for greater flexibility. Cultural barriers also play a critical role, as societal attitudes toward offenders often remain punitive and stigmatizing, thereby reducing the likelihood of successful reintegration. In many communities, former offenders face social exclusion, employment discrimination, and reputational harm, which can negate the rehabilitative objectives of open sentencing. Additionally, institutional challenges such as legal weakness, lack of coordination between judicial and civil bodies, and insufficient monitoring mechanisms can impede effective implementation. These challenges highlight the need for a comprehensive reform strategy that addresses legal, social, and administrative dimensions simultaneously, ensuring that open sentencing is not merely a theoretical construct but a viable and sustainable practice within Islamic criminal justice systems (Baghi & Mousavi, 2017; Haghi, 2019; Hashemi & Hamrahi, 2024). Another critical challenge lies in the absence of systematic evaluation frameworks capable of assessing the effectiveness of open sentencing programs. Reliable data on recidivism rates, social reintegration outcomes, and public trust levels are often lacking, making it difficult to measure the impact of such policies or to refine them based on empirical evidence. Furthermore, the integration of modern technologies, such as electronic monitoring systems, while offering promising tools for supervision, raises additional ethical and legal considerations that must be carefully addressed within the Islamic jurisprudential context. The development of standardized indicators that incorporate both quantitative

and qualitative dimensions of rehabilitation is essential for ensuring accountability and continuous improvement. In this regard, collaboration between academic institutions, judicial authorities, and policy-makers can play a crucial role in generating evidence-based insights and promoting best practices. Ultimately, the success of open sentencing as a component of participatory criminal policy depends on its ability to balance legal rigor with social adaptability, ensuring that it remains responsive to both normative principles and practical realities (Ebrahimi & Rajabi, 2015; Hosseinzadeh & et al., 2017; Khani Giyashi & et al., 2018).

In conclusion, the analysis of open sentencing within the framework of participatory criminal policy in Islamic law demonstrates that this mechanism holds considerable promise as a tool for achieving a more balanced, humane, and effective system of criminal justice. By aligning with core Islamic principles such as justice, mercy, social responsibility, and moral reform, open sentencing offers a viable pathway for reducing reliance on incarceration while enhancing the rehabilitative function of punishment. Its successful implementation, however, requires a multidimensional approach that addresses jurisprudential debates, strengthens institutional capacities, and fosters cultural acceptance. Through careful design, continuous evaluation, and active community participation, open sentencing can contribute to the evolution of Islamic criminal justice systems toward a more participatory and restorative model, ultimately promoting both individual transformation and social harmony.

References

- Abbaszadegan, M. (2003). Restorative Justice: A New Perspective on Criminal Justice. *Law and Politics Research*(9).
- Afshar, H. (2019). Analysis of Conditional Release of Prisoners Based on the Islamic Penal Code. *Ghanoun Yar Legal Quarterly*, 3(9).
- Al-Tahawi, E. (2020). Criminal Policy and Restorative Justice Approaches in Contemporary Islamic Thought. *Journal of Law and Jurisprudence*.
- Ashouri, M. (2022). *Alternatives to Imprisonment or Intermediate Punishments*. Jahesh Publications.
- Azami Chaharborj, H. (2013). *Practical Procedure for Handling Cases in Branches of the Governmental Discretionary Punishments Organization* (Vol. 1). Khorsandi Publications.
- Baghi, E., & Mousavi, M. (2017). Consequences of Imprisonment for Prisoners' Families. *Journal of Social Studies and Research in Iran*, 6(3).
- Ebrahimi, S. (2015). *Prevention of Recidivism in Light of Social Rehabilitation of Offenders* (1st ed.). Mizan Publications.
- Ebrahimi, S., & Izadi, A. (2013). Comparative Study of Non-Custodial Reformatory Strategies in Iran and Canada. *Specialized Journal of Justice*, 77(84).
- Ebrahimi, S., & Rajabi, E. (2015). Prevention in Criminological Theories and the Scope of Its Limitations. *Legal Teachings of Razavi University of Islamic Sciences*(33).
- Emadzadeh, M. (2021). *Islamic Criminal Policy: Deterrence and Offender Reform*. Research Institute of Hawzah and University.
- Faraji, H. (2023). Characteristics of the Theoretical Foundations of Islamic Criminal Policy. *Judicial Legal Perspectives*, 28(104).
- Ghodousi, H. (2010). The Position of Council in Islamic Political Thought. *Marifat Quarterly*(36).
- Gholami, H. (2011). An Introduction to the Pathology of Criminal Policymaking Regarding Prevention of Recidivism and Revictimization in Iran. *Criminal Law Teachings Quarterly*(1).
- Gholami, H., & Rostami Ghazani, O. (2013). Foundations of Restorative Justice in the Statute of the International Criminal Court. *Criminal Law Research*, 2(4).
- Haghi, M. (2019). Cultural Challenges of Takfiri Movements Against the Discourse of the Islamic Revolution and Strategies to Counter Them. *Islamic Revolution Studies*(56).
- Haji Dehabadi, A. (2017). *Developments in the Islamic Penal System with Emphasis on Reformatory Aspects*. Mizan Publications.
- Hashemi, A., & Hamrahi, M. (2024). *Social Responsibility* Third International Conference on Modern Research in Management, Economics, and Accounting.
- Hosseinzadeh, M., & et al. (2017). Electronic Monitoring of Professional and Repeat Offenders: A Comparative Study of Iran and France. *Detective Journal*, 9(40).
- Jafarpisheh Fard, M. (2018). A Look at Enjoining Good and Forbidding Wrong in Islamic Heritage from Michael Cook's Perspective and Its Critique. *Governmental Jurisprudence Discourse*, 2(2).

- Javadi Amoli, A. (2006). *Tasnim Commentary* (Vol. 11). Esra Publishing Center.
- Khakpour, A. (2009). Public Monitoring Regarding Decarceration: Use of Alternatives to Imprisonment. *Reform and Education Journal*(84).
- Khani Giyashi, R., & et al. (2018). *Consolidated Collection of Prison Laws and Regulations*. Office for Compilation, Consolidation, and Publication of Laws and Regulations, Legal Deputy of the Presidency.
- Mehra, N. (2008). Criminal Justice System in England and Wales: Policies and Practices. *Islamic Law Quarterly*, 4(16).
- Mohaddes, M. (2011). *Comparative Study of the Effect of Imprisonment and Alternative Punishments in Preventing Recidivism* (2nd ed.). Negah Bineh Publications.
- Momen, M. (2018). Analytical Foundations of Repentance in Islamic Criminal Law. *Family Jurisprudence and Law Quarterly*(75).
- Najafi Abrandabadi, A. H. (2018). Delinquency, Sense of Insecurity, and Control. *Judiciary Legal Journal*(22).
- Otrishi, J. (2014). *Study of Crime Commission Among Convicted Offenders in Mashhad Central Prison* University of Social Welfare and Rehabilitation Sciences].
- Rezaei, G., & Shakeri, Y. (2018). Restorative Justice in the Iranian Legal System and the International Criminal Court. *Legal Civilization Quarterly*(11).
- Rostami, M. V. (2015). *Participatory Criminal Policy of Iran* University of Tehran].
- Salahi, J. (2016). *An Introduction to Criminology and Victimology* (3rd ed.). Mizan Publications.
- Sobhani, M. (2016). Evaluation of Traditional Mechanisms for Implementing Justice in Transitional Societies. *Criminal Law Research*, 4(15).
- Tohidi, T. (2010). Prisonization and Strategies to Counter It. *Newsletter of the Isfahan Bar Association*, 4(45).
- Zarei Kamalieh, M. (2020). Analysis and Study of the Philosophy of Punishment and Its Foundations in Jurisprudence and Law. *International Ghanoun Yar Quarterly*, 4(14).